

شهادت علی شریعتی

هموطنان عزیز :

در آخرین روز هائیکه پیام مجاهد آماده چاپ میشد ، خیر جانگداز شهادت علی شریعتی قلب تمام مسلمانان را جریحه در ساخت . هیئت تحریریه پیام مجاهد ضمن عرض تسلیت به قاطبه امت سلمان ، بخصوص ایرانیان و خانواده محترم علی شریعتی از درج سرمقاله در این شماره خودداری کرده و اعلامیه ای راکه نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) بدین مناسبت صادر کرده بحای سرمقاله این شماره چاپ میکند . شرح فعالیتها و مبارزات این مجاهد بزرگ و توطئه های رژیم احتیاج به فرصت بیشتری دارد که بخواست خدا در شماره آینده پیام مجاهد باطالع کبیه هموطنان عزیز خواهیم رسانید .

والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لیسوعبرالرازقین" (حج- ۵۸) کسانی که در راه خدا (از شرایط غیر توحیدی) مهاجرت میکنند و سپس کشته شده و با می میرند یقینا پیش خدای خود روزی دارند و به تحقیق که خدا بهترین روزی دهنندگان است . هموطنان عزیز :

دکتر علی شریعتی ، نهیسته ، جامعه شناس و متفکر انقلابی ایران در روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ ساعت ۹/۵ صبح نا بهنگام در اثر حادثه و عارضه ای که ماهیت آن هنوز بدستی روشن نشده است در میگذرد .

مجاهد شهید علی شریعتی در حدود سه هفته قبل ، بعد از مدتها تدارکات بالاخره با موفقیت از زندان بزرگ شاه بخارج فرار و مهاجرت میکند . انتشار خبر فرار و همسرت علی بطور وسیع در سطح جنبش بالاچار بعلت برخی ملاحظات از حلقه سائل امنیتی بوقت مناسبتری موکل شده بود که متأسفانه حادثه غیر مترقبه شهادت وی در روز یکشنبه گذشته اتفاق میافتد .

شهادت علی بدون شك ضایعه حیران ناپذیری برای جنبش انقلابی طل اسلامی و بویژه ایران میباشند . جنبش انقلابی اسلام در سالهای اخیر از رشد بسیارهایی در تمامی ابعادش برخوردار بوده است ، بطوریکه توانسته بود رژیم شاه را در تنگنای سقوط قرار دهد . چنین رشدی لاجرم موجب ترس و وحشت و کینه و نفرت دشمنان خلق سلمان ایران را فراهم ساخته است . بدلیل نیست که رژیم شاه و اربابانش تمامی قوای خود را برای درهم کوبیدن جنبش

پای از شهید :

لیلای مردیان



زستان سال ۱۳۲۸ هنوز بهمان نرسیده بود و طبیعت میرفت تا خود را برای بهار آماده کند که فتنه ای از گلستان شهادت بهار آغاز نمود تا همه خفتگان زستان سرد و خاموش را بهار سازد و زندگی آموزد .

صدیقه (لیلای) مردیان در اسفند ماه ۱۳۲۸ در خانواده ای مرفه و در تبران سوه شد . هفتین و آخرین فرزند خانواده بود و ششمین دختر . خانواده اشها همه رفاه مادی سخت بی عیلاقند و لذا در هیئت مذهبی و اجتماعی فرزندانشان لحظه فروگذار نکردند . پدر هرروز بعد از نماز صبحگاهی کودکان را بدو خود میباشند و برایشان قرآن همراه با ترجمه و تفسیر میخواند . بزرگترها را ، آنها را که قدرت خواندن و نوشتن داشتند درس مری نیز میآموخت و لیلای از این جمع در این کلاسها ستنی نبود . و باین ترتیب با روح قرآن از همان اوان کودکی آشنا گشت و عبوری از آنرا هدف و تنها راه زندگی کوتاه لبی بهار خصی قرار داد .

لیلای پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی ، مدرسه عالی خدایت اجتماعی را برای ادامه تحصیل برگزید . زیرا که او خود را از همان ابتدا وقت اجتماع و خدمت بان کرده بود . از سال دوم دانشکده که بکار آموزی در نقاط فقیر نشین جنوب تهرسان فرستاده میشد ، جدیتر و حیا ستر شده بود . همیشه لباسی پر درد بود و چشمان معموشش همه دار . قضا از آنچه کسه میدهد و نمیتوانست در عرض کاری کند ، اندوه آنکه فقرو نا بسامانی لحظه ای آسود مانی نگذاشت . طبرقم در خواست خانواده که از او میخواستند افلا تابستان گرم را استراحت کند و بکار آموزی نرود ، نمی پذیرفت و میگفت: "آیا سکن است خون کسی رنگین تر از دیگری باشد؟" در جواب خواهرش کسه میگفت تو بدنت مواد غذایی کافی و کالری لازما نیرسانی : "۲۵۰۰ کالری و اینقدر صیامن و آنقدر مواد معدنی و غیره بده در صفحه دو

اطلاعیه سیاسی نظامی

اطلاعیه زیر همراه با نشریات تعلیماتی یکی از سازمانهای انقلابی اسلامی داخل کشور اخیرا بدفتر پیام مجاهد رسیده که آن نشریات با اضا ی "سازمان مجاهدین پیراستین خلق ایران" بوده و این اطلاعیه با وجودیکه بدون اضا است ، اما احتمالا متعلق به همان سازمان میباشد . نشریات تعلیماتی فوق بزودی تکثیر و در دسترس هموطنان قرار خواهد گرفت .

اسم لیم المنصورون وان جنندا لهم الغالبون
 بسم الله القاصم الجبارین
 و سیملم الذین طلموا اتی منقلب ینقلبون
 "و زود است تا خستگران بدانند که به چه سرانجامی بساز گردانه میشوند".

بکار دیگر رژیم جنایتکار شاه و تن از بهترین بندگان پاک جدای را که برای استقرار حکومت توحید و عدل اسلامی ، قیام کرده بودند ، بدست عناصر مزدور شرعیه شهادت رسانید . برادر مجاهد غلامحسین (حسن) صفاتی در بعد از ظهر روز ۶ بهمن سالروز ضد انقلاب سپاه رژیم ، در اصفهان در یک درگیری مسلحانه نا برابر پیشکاک انگندن چند مزدور جنایتکار شجاعانه در راه تحقق اهداف خدائی خود بشهادت

رسید ، و در همان شب برادر مجاهد حسن گودرزی در یک حصار (با نگاه چربک سلمان) در هنگام گریز از محاصره عناصر رژیم در زیر بار مسلسل های آمریکائی - اسرائیلی جنایتکاران محمد رضا شاهی بمقوف شهید" راه خدا پیوست ، و بدین ترتیب رژیم پوسیده پهلوی و امپریالیزم جنایتکار آمریکایی گامی دیگر بسوی نابودی حتی خمپاره رانده شدند ، و ماهیت زشت و جلاد منشانه شان هر چه بیشتر افشا گردید و شهادت این برادران حرکت شورا نگیز و نین جهاد مسلحانه اسلامی را در درون جامعه هر چه پر توان و مد او ستر ساخته و سار دیگر افاضه در رویش ضد انقلاب سپاه بدون خونریزی رژیم مزدور ، یعنی آغاز سبانه ترین حرکت استوار گرانه منطبقه را در صبح فروریخت . در واقع خون سرخ آنان همچون شفق ، نهد صم صادق پروری و فردای شکوچند خلق عسائی مستضعف جهان قرار گرفت ، آیا صبح نزدیک نیست ؟

الهی الصبح یقریب !

برادر ، دانشجوی شهید غلامحسین در سال ۵۱ بعضویت سازمان مجاهدین خلق ایران در آمده بود ، و در اواخر ۵۳ پس از آگاهی از حرکت منافقانه آن سازمان ، با بیعت و تا زمان شهادت خدائی اثر صمیمانه و با جدیت در راه خدا و پیشبرد امر بیکار اسلامی زحمتها کشیده و از هیچ تسلالت بگه در صفحه دو

فهرست مطالب

۳	شهادت علی شریعتی.....
۶	یادی از شهید: لیلا زمردیان.....
۱۱	اطلاعیه سیاسی نظامی.....
۱۴	اعلامیه‌ای از ایران.....
۱۸	شعر.....
۲۰	گزارشی از فعالیت‌های دانشگاه صنعتی (عاری از مهر) در یکسال اخیر.....
۲۵	قیام مسلمانان پاکستان.....
۲۹	متن قطعنامه کادر آموزشی دانشگاه صنعتی آریامهر.....
۲۹	دادخواهی از مردم.....
۳۱	اخبار.....
۳۸	خرداد خونین.....

اگر کسی بخواهد برای خدا یا خلق، که راه هر دو یکی است و برای خدا یعنی برای خلق وگرنه برای خدا منهای خلق آخوندبازی و صوفیگری است، نه مسلمانی، به هر حال اگر کسی بخواهد برای خدا یعنی برای خلق خود را فدا کند. یعنی برای نان گرسنه از نان خویش چشم بپوشد. برای آزادی مردم، اسارت خویش را بپذیرد. برای بر خورداری محرومان محرومیت خویش را تحمل کند و برای راحت خلق رنج خویش را استقبال کند... در این راه زن و فرزند وی اند که فدا می‌شوند.

مجاهد شهید علی شریعی - نامه به احسان

شهادت علی شریعی

هموطنان عزیز:

در آخرین روزهایی که پیام مجاهد آماده چاپ می‌شد، خبر جانگداز شهادت علی شریعی قلب تمام مسلمانان را جریحه‌دار ساخت. هیئت تحریریه پیام مجاهد ضمن عرض تسلیت به قاطبه امت مسلمان، به خصوص ایرانیان و خانواده محترم علی شریعی از درج سرمقاله در این شماره خودداری کرده و اعلامیه‌ای را که نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) بدین مناسبت صادر کرده به جای سرمقاله این شماره چاپ می‌کند. شرح فعالیتها و مبارزات این مجاهد بزرگ و توطئه‌های رژیم احتیاج به فرصت بیشتری دارد که به خواست خدا در شماره آینده پیام مجاهد به اطلاع کلیه هموطنان عزیز خواهیم رساند

والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین (حج - ۵۸)

کسانی که در راه خدا (از شرایط غیرتوحیدی) مهاجرت می‌کنند و سپس کشته شده و یا می‌میرند یقیناً پیش خدای خود روزی دارند و به تحقیق که خدا بهترین روزی‌دهندگان است. هموطنان عزیز:

دکتر علی شریعی، نویسنده، جامعه‌شناس و متفکر انقلابی ایران در روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ ساعت ۹/۵ صبح نابهنگام در اثر حادثه و عارضه‌ای که ماهیت آن هنوز به درستی روشن نشده است درمی‌گذرد.

مجاهد شهید علی شریعی در حدود سه هفته قبل، بعد از مدتها تدارکات بالاخره با موفقیت از زندان بزرگ شاه به خارج فرار و مهاجرت می‌کند. انتشار خبر فرار و هجرت

علی به‌طور وسیع در سطح جنبش بالاجبار به علت برخی ملاحظات از جمله مسایل امنیتی به وقت مناسب‌تری موکول شده بود که متأسفانه حادثه غیرمترقبه شهادت وی در روز یکشنبه گذشته اتفاق می‌افتد.

شهادت علی بدون شک ضایعه جبران‌ناپذیری برای جنبش انقلابی ملل اسلامی و به‌ویژه ایران می‌باشد. جنبش انقلابی اسلام در سالهای اخیر از رشد بیسابقه‌ای در تمامی ابعادش برخوردار بوده است، به‌طوری که توانسته بود رژیم شاه را در تنگنای سقوط قرار دهد. چنین رشدی لاجرم موجبات ترس و وحشت و کینه و نفرت دشمنان خلق مسلمان ایران را فراهم ساخته است. بی‌دلیل نیست که رژیم شاه و اربابانش تمامی قوای خود را برای درهم کوبیدن جنبش اسلامی و سازمان‌های وابسته بدان، و در رأس آن، سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران بسیج نموده‌اند.

در رابطه با رشد جنبش انقلابی اسلام، کار خلاق دکتر شریعتی در زمینه شکوفایی جنبش در بعد ایدئولوژیک آن جای مخصوص خود را دارد. تأثیر افکار دکتر شریعتی بر روی نسل جوان و روشنفکران معاصر جامعه ما و در نتیجه کل جنبش اسلامی به حدی می‌باشد که در تاریخ جنبش بی‌سابقه است. و شاید به جز تنی چند هرگز افکار هیچیک از متفکرین اسلامی تا بدین حد بر کل جنبش مؤثر نبوده است. به طوری که افکار نسل جوان مسلمان را به سختی می‌توان از تأثیر کار خلاق دکتر شریعتی جدا ساخت.

به همین دلیل بوده است که رژیم شاه و دشمنان اسلام در مورد دکتر شریعتی کینه و عداوت خاصی را نشان می‌دهند و رژیم ایران با تمام نیرو کوشش کرد تا صدای او را خاموش سازد. رژیم ابتدا سعی نمود تا با بسیج نیروهای ارتجاعی و با تخطئه مذبوحانه‌ای دکتر شریعتی و کار فکری او را مخدوش سازد. وقتی موفق نشد، حسینیه ارشاد را صرفاً به خاطر جلوگیری از برنامه‌های روشنگرانه وی بستند، کتب او ممنوعه اعلام شد و هر کجا یافتند جمع‌آوری کردند و دارندگان کتب وی را به زندان کشیدند. به دنبال بستن حسینیه ارشاد، وی را دستگیر و به زندان کمیته انداخته و انواع و اقسام شکنجه‌ها را در حق وی اعمال نمودند تا بلکه او را وادار به سازش نمایند.

اما علی تسلیم نشد و همچون کوهی سربلند مقاومت کرد. فشار برنامه‌های افشاگرانه در خارج از کشور همراه با سایر فعالیتها، رژیم شاه را مجبور ساخت تا علی را موقتاً آزاد سازند. این وقتی بود که خبر انحراف و خیانت جمعی منافق و مشکوک در سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران در سطح کل جنبش مطرح شده بود. در چنین شرایطی رژیم شاه با انتشار برخی از نوشتجات دکتر شریعتی در رنگین و ننگین نامه‌های دولتی با نام وی، و بدون اجازه وی، سعی نمود تا او را به همکاری با رژیم متهم سازد. اما به زودی

دروغ رژییم فاش شد و این برنامه شکست خورد. لذا فشار بر دکتر شریعتی شدت یافت به طوری که هرگونه امکانات را برای کاری خلاق از وی سلب نمودند. در این موقع و به دنبال این فشارهاست که علی کوشش خود را برای خروج از کشور و هجرت جدیدی علیرغم تمامی علایق و عواطف خود آغاز نمود.

از آنجا که علی در دوران تحصیل در فرانسه با جبهه آزادیبخش الجزایر همکاری داشت از طرف بعضی مبارزین جبهه مزبور که فعلاً مصادر امور در دولت الجزایر هستند کوششهایی به عمل آمد تا شاید به صورتی به آنجا سفر نماید ولی رژییم شاه که می دانست علی به منظور ادامه مبارزه و مجاهده خود عازم خارج است مصراً از این اقدام جلوگیری نمود و به خیال خام خود مانع از ادامه مبارزه او شد.

اما به مصداق آیه «و مکروا و مکرالله و الله خیر الماکرین» طرح فرار و مهاجرت علی به طوری زیرکانه و مدبرانه تهیه می‌گردد و با موفقیت و به نحو احسن انجام می‌گیرد که رژییم را غافلگیر می‌نماید، چه اودائم تحت کنترل مأمورین ساواک بوده است، منزل او، تلفن او، مسیر رفت و آمد او و همه جا زیر کنترل بوده است، اما معذالک علی از همه این بندها می‌گریزد و ساواک این ببر کاغذی رژییم شاه وقتی از فرار او مطلع می‌گردد که دیگر خیلی دیر شده و به اصطلاح مرغ از قفس پریده بود.

خبر شهادت علی در هجرت به سرعت نه تنها در خارج از کشور، بلکه در داخل ایران منتشر گردیده است و به موجب اخبار واصله، بیانیه‌هایی منتشر و تدارک برگزاری مراسم یادبود دیده شده است. سازمان امنیت با تمامی قوا به عبث می‌کوشد تا به هر شکلی جلوی ابراز همدردی مردم را بگیرد ولی ما مطمئن هستیم باز هم اراده مردم بر تدابیر شیطانی رژییم شاه فائق خواهد آمد، و می‌کوشیم تا مراسم یادبود علی را، علیرغم کینه دشمنان حق هر چه باشکوه‌تر برگزار کنیم.

نهضت آزادی ایران شهادت این متفکر انقلابی، فرزند خلف مکتب انقلابی اسلام را به همه هم‌زمانش، به همه مسلمانان، به همه مجاهدین راستین راه حق و به همه مبارزین نهضت آزادیبخش خلق مسلمان ایران تسلیت می‌گوید.

ما مطمئن هستیم همانگونه که علی خود بارها گفته است که هر شهیدی پیامی دارد که به خاطر آن خون خود را فدا می‌سازد، هم‌زمان و هم‌سنگران علی، با ایمانی هر چه محکمتر و با نیرویی هر چه بیشتر در اشاعه پیام او به نسل انقلابی خلق ایران و امت اسلام کوشا خواهند بود.

یادی از شهید:

لیلا زمردیان

زمستان سال ۱۳۲۸ هنوز به پایان نرسیده بود و طبیعت می‌رفت تا خود را برای بهار آماده کند که غنچه‌ای از گلستان شهادت بهار آغاز نمود تا همه خفتگان زمستان سرد و خاموش را بیدار سازد و زندگی آموزد.

صدیقه (لیلا) زمردیان در اسفند ماه ۱۳۲۸ در خانواده‌ای مرفه و در تهران متولد شد. هفتمین و آخرین فرزند خانواده بود و ششمین دختر. خانواده‌اش با همه رفاه مادی سخت به مذهب علاقمند و لذا در تربیت مذهبی و اجتماعی فرزندانشان لحظه‌ای فروگذار نکردند. پدر هر روز بعد از نماز صبحگاهی کودکانش را به دور خود می‌نشاند و برایشان قرآن همراه با ترجمه و تفسیر می‌خواند. بزرگترها را، آنها را که قدرت خواندن و نوشتن داشتند درس عربی نیز می‌آموخت و لیلا از این جمع در این کلاسها مستثنی نبود. و به این ترتیب با روح قرآن از همان اوان کودکی آشنا گشت و پیروی از آن را هدف و تنها راه زندگی کوتاه ولی پربار خویش قرار داد.

لیلا پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی، مدرسه عالی خدمات اجتماعی را برای ادامه تحصیل برگزید. زیرا که او خود را از همان ابتدا وقف اجتماع و خدمت به آن کرده بود. از سال دوم دانشکده که به کارآموزی در نقاط فقیرنشین جنوب تهران فرستاده می‌شد، جدی‌تر و حساستر شده بود. همیشه دلش پر درد بود و چشمان معصومش غصه‌دار. غصه از آنچه که می‌دید و نمی‌توانست در عوض کاری کند، اندوه آن همه فقیر و نابسامانی لحظه‌ای آسوده‌اش نمی‌گذاشت. علیرغم درخواست خانواده که از او می‌خواستند اقلاً تابستان گرم را استراحت کند و به کارآموزی نرود، نمی‌پذیرفت و می‌گفت: «آیا ممکن است خون کسی رنگین‌تر از دیگری باشد؟». در جواب خواهرش که می‌گفت تو به بدنت مواد غذایی کافی و کالری لازم را نمی‌رسانی: «۲۵۰۰ کالری و اینقدر ویتامین و آنقدر مواد معدنی و غیره

مال کتابها و نویسندگانشان است. یکبار یکی از شما با من بیایید تا بچه‌های مدرسه اطراف مسگرآباد را نشانتان دهم که حتی ۲۰۰ کالری هم در روز دریافت نمی‌کنند و هیچکس هم نیست که به فکرشان باشد.»

لیلا به دقت مراقب اوضاع و احوال جامعه، تغییرات وضع مردم و عکس‌العملهای طبقات و گروههای مختلف بود. آنها را با ریزبینی و نکته‌سنجی دقیقی مورد مطالعه و تجزیه و

تحیل قرار می‌داد. هرگز پیشداوری نمی‌کرد و از مسایل موجود نتیجه‌گیری عاجلانه نمی‌نمود. پس از مدتها بحث با هر کس که احتمال می‌داد درباره موضوع چیزی بداند، نتیجه‌ای می‌گرفت و به دنبال راه چاره می‌گشت.

مثلا در سپتامبر ۱۹۷۰ که ملک حسین خائن بنا به دستور اربابان کثیفش اردوگاههای فلسطینی‌ها را در اردن که در آن زمان علیه اسرائیل و نیز علیه استعمار منطقه قدرتی شده بودند به آتش کشید و جنگ مهیبی به راه انداخت که ضمن آن هزاران فلسطینی رزمنده که به خاطر حق‌پرستی می‌جنگیدند کشته و زخمی شدند، لیلای سخت متأثر شده بود و اخبار مربوط به جنگ را مرتباً از نظر می‌گذرانید.

در این هنگام علمای اعلام و افراد نیکوکار مسلمان به جمع‌آوری کمکهای نقدی و مادی پرداختند که دولت نیز برای فریب مردم و برای آنکه دستش از جهت همکاری با ملک حسین خونخوار رو نشود، دستور داد که در مدارس کمکهای دانش‌آموزان جمع‌آوری گردد، تا به اردن و برای آوارگان فلسطینی فرستاده شود. لیلای در این زمان در دبستانی حوالی مسگرآباد به کارآموزی مشغول بود. دبستانی که شاگردانش گاه از شدت کمبود مواد غذایی سر کلاسها از حال می‌رفتند، کودکانی که در بیست و چهار ساعت فقط یک وعده غذا خورده بودند آن هم چه غذاهایی: نصف سیب زمینی و تکه‌ای نان! هدایای این کودکان باصفا که از توطئه دول بی‌خبر ولی از رنج و درد هم‌نوعان خود متأثر شده بودند، دل حساس و دردمند لیلای را سخت مجروح ساخته بود. او چنین تعریف می‌کرد: «هدیه‌ها عبارت بودند از یک فنجان برنج، نصف کاسه آرد، و... و دردناکتر از همه به اندازه یک قاشق چایخوری چای و دو حبه قند روی آنکه در کاغذ مچاله شده مشق کودکی ناتوان پیچیده شده بود و... لیلای همراه شرح این ماجرا از ریزش اشک نمی‌توانست خودداری کند. (۱) در عین حالی که از اتحاد امت اسلام بینهایت بوجد آمده بود، مع هذا برایش قابل تصور نبود که این همه از خودگذشتگی و شور و هیجان را در میان این کودکان خردسال ولی با ایمان و صفا و خانواده‌هایشان مشاهده کند. او از این وقایع مرتبط و هم‌ریشه، به شناخت دشمن واحد خلقهای منطقه پی می‌برد و لازم می‌دید که قبل از چاره‌اندیشی، بینش سیاسی خود را هر چه بیشتر وسعت بخشد.

لیلای سراپا عشق بود و شور شوق و خدمت. خدمت به آنها که زبانش را می‌فهمیدند و او زبان حال آنان را به خوبی درک می‌کرد. و نیز درد دلشان را. لیلای سراپا کینه بود و خشم خشم و کینه نسبت به آنها که سبب فقر فقرا و ظلم مظلومان بودند و به دلیل آن عشق و این خشم بود که لحظه‌ای نمی‌نشست. در جلسات اسلامی که هر هفته با شرکت عده‌ای از خواهران مسلمان برگزار می‌شد، فعالانه شرکت داشت هر جمعه را به کوهنوردی می‌رفت و

در ضمن هر روز هفته را کلاس و بعد از ظهرها تا دیروقت کارآموزی داشت و در عین حال همه جا ممتاز بود و در ردیف اول. دائماً مطالعه می‌کرد و می‌گفت: «در قران و عربی ضعیفم» معهدا به قدری در مطالعه آموزش قران دقیق بود که می‌پرسید هیچ توجه کرده‌اید که اکثر آیات قران به کلماتی نظیر «یعلقون، یتفکرون، یشعرون، یعلمون، یوقنون، یتقون و...» ختم می‌شوند؟ کسی علت آن را می‌داند؟ اینها مسایلی است که ما خیلی باید روی آنها تکیه کنیم و دقت داشته باشیم زیرا که بدون تفکر، شعور، عقل علم، تقوی، ایمان و... هیچ کاری نمی‌توان کرد...».

خارج از جلسه با هر کس که می‌شد تمرین دروس عربی و آیات قران می‌کرد. اکثراً پیشنهادات جلسه توسط او داده می‌شد دعوت مرحوم شاهچراغی برای اداره قسمتی از جلسه و پاسخ به سوالات اعضا توسط او انجام شد. پس از درگذشت آقای شاهچراغی، پیشنهاد خواندن تفسیر «پرتوی از قران» علامه مجاهد آیت‌الله طالقانی را وی مطرح نمود که با موافقت سایرین مواجه گشت. پس از چندی که سایر خواهران با قران و تفسیر آن آشنایی بیشتری پیدا کردند، طرح خواندن چند آیه در هفته و حفظ اقلاً یک آیه از قران در هفته را علاوه بر تکلیف فوق داد.

لیلا در صحبت کردن مواظب بود و ملایم. بسیار توجه داشت که رنجشی به هر اندازه کوچک و ناچیز در دل هیچکس ایجاد نکند. نظرات و پیشنهادهای خود را اکثراً به صورت سؤال مطرح می‌کرد که مثلاً: آیا بهتر نیست که چنین کنیم؟ یا اگر این برنامه را هم داشته باشیم چه می‌شود؟ و یا «من عربی نمی‌دانم کسی در جلسه می‌تواند به من کمک کند؟» و از این قبیل، به طوری که خواهران تازه‌وارد در جلسه احساس کمبود معلومات نکرده در مطرح کردن پیشنهاداتشان صریح‌تر و بی‌پروا تر می‌شدند. در مقابل دوستان و اعضا جدیدالورود جلسه نرمشی عجیب داشت و خیلی زود محبت و نظر همه را به خود جلب می‌کرد. تواضع لیلا به حدی بود که احترام و خشوع همگان را برمی‌انگیخت. احترام و محبت بچه‌های کوچک را همانقدر می‌توانست به خود جلب کند علاقه و اعتماد بزرگترها را. در فعالیتهای اجتماعی و امور خیریه پیشقدم بود بدون اینکه هیچکس مستقیماً بداند. برنامه‌های حسینییه ارشاد به خصوص کلاسهای استاد ارجمند دکتر شریعتی را در میان آشنایان و دوستان تبلیغ می‌کرد و روز بعد از سخنرانی هم آنها را به بحث می‌گذاشت یا سؤالاتی درباره سخنرانی می‌کرد تا مطمئن شود که موضوع کاملاً برای شنونده جا افتاده است در حالیکه وانمود می‌کرد اینها را خودش نمی‌داند یا نفهمیده و می‌خواهد بیاموزد. لیلا زندگی کاملاً ساده‌ای برای خودش انتخاب کرده بود پوشش ساده و کاملاً اسلامی او تحسین همه را به همراه داشت. در انتخاب نوع غذا نیز با همه اصرار خانواده، بسیار دقیق

بود. حداقل غذا و ساده‌ترین نوع آنها را همیشه بر می‌گزید و همواره از اینکه عده کثیری در جهان گرسنه‌اند زجر می‌برد و به عاملین گرسنگی جهان لعنت می‌فرستاد.

در جلسات سؤالات لیلا زیاد بود و کسی نبود تا به او پاسخ قانع‌کننده دهد. لذا قرار شد که هر یک ماه یکبار، سؤالات و مشکلات قرآنی و مسایل اسلامی را جمع‌آوری کرده، در جلسه‌ای خصوصی با علامه مجاهد آیت‌الله طالقانی مطرح سازند. روزی که خبر پذیرفته شدن این پیشنهاد توسط آقای طالقانی در جلسه اعلام گردید، به راستی عید لیلا بود. هرگز تا این حد هیجان‌زده و خوشحال دیده نشده بود. از خوشی در پوست خود نمی‌گنجید و در روز موعود التهاب عجیبی داشت. بیش از همه سؤال داشت و مرتب به خواهران دیگر اصرار می‌کرد که: «پرسید که فرصت کم است و ندانسته‌ها بسیار». در عین حالی که نمی‌خواست به حق دیگران اجحاف شده باشد، ولی در ضمن از پرسیدن نیز نمی‌توانست لب فروبندد. پس از طرح هر سؤال مضطربانه از جمع پوزش می‌خواست، می‌گفت: «شما سؤالات را مطرح کنید که من زیاد حرف می‌زنم ولی مسایلی را که او پیش می‌کشید از قبیل «توضیح بیشتر درباره «صبر»، «حمد»، «صراط مستقیم» و... در قرآن، نه همه را به خود جلب می‌کرد و جای اعتراضی باقی نمی‌گذاشت. «صراط مستقیم» را بیش از هر مسئله دیگر توضیح خواست و روی آن روزها و هفته‌ها اندیشید. تا یک روز گفت: «معنای صراط مستقیم را از صمیم قلب درک می‌کنم ولی نمی‌توانم بیان کنم».

روحیه انقلابی لیلا از همان ابتدا در میان بقیه مشهود بود. از اینکه بگوید «نمی‌دانم» هرگز پروا نداشت، ولی مجدانه اصرار داشت که «بداند» گاهی مسایلی را مطرح می‌کرد که برای آنان که با روحیه‌اش آشنا نبودند این توهم را ایجاد می‌نمود که «ایمان قوی به اسلام ندارد» و یا «شاید دین را به مسخره گرفته است» و... ولی او به راستی هر مطلب و موضوعی را که نمی‌دانست یا برایش ایجاد سؤال کرده بود، با صراحت عنوان می‌نمود و از جلسه می‌خواست تا به آن پاسخ دهند و تا زمانی که قانع نمی‌شد دست بردار نبود.

برادرش، مجاهد اسیر علیرضا زمردیان، بر او نفوذ و تأثیر فراوان داشت. یعنی در مکالمات خود از او زیاد نقل قول می‌کرد و در جواب دلسوزی‌های خانواده اکثراً با برادرش هم‌عقیده و موافق بود. لیلا یکسال پس از دستگیری برادرش هنگامی که سال چهارم دانشکده بود (سال ۱۳۵۱) زندگی مخفی آغاز نمود و فقط گاهی با تلفن‌های کوتاه سلامتی‌ش را به خانواده منتظر و چشم به راه علی و لیلا خبر می‌داد. قبل از آغاز زندگی مخفی وی با مجاهد پوران بازرگان (همسر مجاهد شهید محمد حنیف‌نژاد) جلساتی داشت که به احتمال زیاد انتخاب زندگی مخفی نیز پس از این ملاقاتها و به خصوص دستگیری و شهادت پایه‌گذاران سازمان مجاهدین خلق رخ می‌دهد. به هر صورت از آن پس دیگر کسی دقیقاً از

زندگی لیلا اطلاعی ندارد. فقط می‌توان گفت که در راسخیت مذهب و ایده‌اش حتی گمان کوچکترین تزلزل یا تغییری گناه است که هرگز زره‌ای از ایمان و عقیده‌اش به خدا و قران و راه حق کم نشد و در آن خللی وارد نیامد. آری کسی از او اطلاع زیادی نداشت ولی آیا سلولهای بدنی که هر کدام هر ثانیه خدا خدا می‌گفت و رگ و خونس را خدا و عشق او پر کرده بود، آیا جز در راه او از همه چیزش می‌گذرد؟!

بالاخره در ۱۳ محرم ۱۳۹۷ (هـ.ق) برابر با ۱۴ دیماه ۱۳۵۵ (هـ.ش) در یک درگیری همراه سه تن دیگر از رزمندگان در حوالی دروازه شمیران به شهادت می‌رسد خانواده‌اش تا چهل روز پس از این درگیری مسلحانه از شهادت لیلا بی‌خبر بودند تا آنکه از طریق اخبار درون زندان شهادت او فاش می‌گردد و آنها نیز مطلع می‌گردند.

لیلا مدت چهار سال زندگی مخفی داشت و دشمن بدون شک بارها به دنبال او بوده است بدون آنکه رد پایی از او به دست آورد. لذا پس از شهادتش، شناخت قطعی او به قدری برای رژیم شاه سفاک و عمال خونخوارش مهم بوده است که گفته می‌شود برای شناسایی بیشتر و حتمی‌تر، جسد خونین و متلاشی شده لیلا را به علیرضا، برادر مجاهدش - که در بند ضحاک قرن است - نشان می‌دهد.

بدین ترتیب علی را که پس از مدتها اسارت و شکنجه از زندان عادل‌آباد شیراز به اوین منتقل نموده بودند با بدن خون‌آلود خواهر، همراه و همگام خود مواجه می‌سازند. و چه دردناک است عزیزترین دوست و همراه و همخون خود را در خون غلطیده دیدن! و چه نیکو و فرح‌بخش است پیوستن به «یاران شهید».

«و من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً».

(نساء - ۶۹)

... و به این ترتیب لیلا نیز به جمع شهدای راه حق پیوست و به «صراط مستقیم» که آن همه اصرار داشت بداند چیست و چگونه می‌توان در آن راه یافت، گام نهاد. صراطی که خود بارها می‌گفت که با تمام وجودش آن را حس می‌کند. در سوگ او و همه همگامانشان به درستی باید گفت که:

«... این روحهای پاک هرگز نمرده را در هر جای دنیا، بر بام هر شهر و دیار و با پرچم توحیدشان که غرقه به خون است و ندای عدالت را در گوش همه به طنین می‌آورد، بر آسمان هر دیار هر دیار که هستید مگر ندیده‌اید؟ به افقهای تابناک اطراف خود بنگرید که او با شما و همه آنها که دوست و همگام و همفکر و هم عقیده است، و با همه ستمدیدگان جهان صحبت می‌کند، گوش کنید که کلام خدا را یادآور است:

«احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لایفتنون» (عنکبوت - ۲)

و باز «والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا ان الله مع المحسنین». (عنکبوت - ۶۹)

درود به همه روانهای پاک و بدنهای آغشته به خون شهدای راه حق.
۱- لایلا ماجرا را چنان با احساس و التهاب برای یکی از دوستانش وصف کرد که وی آن را به نظم درآورد. این شعر به دفتر پیام مجاهد رسیده است که در فرصتی مناسب به چاپ خواهد رسید.

اطلاعیه سیاسی نظامی

اطلاعیه زیر همراه با نشریات تعلیماتی یکی از سازمان‌های انقلابی اسلامی داخل کشور اخیراً به دفتر پیام مجاهد رسیده که آن نشریات با امضای "سازمان مجاهدین راستین خلق ایران" بوده و این اطلاعیه با وجودی که بدون امضا است، اما احتمالاً متعلق به همان سازمان می‌باشد.

نشریات تعلیماتی فوق بزودی تکثیر و در دسترس هموطنان قرار خواهد گرفت.

انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون

بسم الله القاصم الجبارین

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

"و زود است تا ستمگران بدانند که به چه سرانجامی باز گردانده می‌شوند".

یکبار دیگر رژیم جنایتکار شاه دو تن از بهترین بندگان پاک خدای را که برای استقرار حکومت توحید و عدل اسلامی، قیام کرده بودند، بدست عناصر مزدورش به شهادت رسانید.

برادر مجاهد غلامحسین (محسن) صفاتی در بعد از ظهر روز ۶ بهمن سالروز ضدانقلاب سیاه رژیم، در اصفهان در یک درگیری مسلحانه نابرابر پس از خاک افکندن چند مزدور جنایتکار در راه تحقق اهداف خدائی خود به شهادت رسید، و در همان شب برادر مجاهد حسن گودرزی در یک حصن (پایگاه چریک مسلمان) در هنگام گریز از محاصره عناصر دژخیم در زیر رگبار مسلسل‌های آمریکائی - اسرائیلی جنایتکاران محمدرضا شاهی به صفوف شهداء راه خدا پیوست، و بدین ترتیب رژیم پوسیده پهلوی و امپریالیزم جنایتکار آمریکا گامی دیگر به سوی نابودی حتمی خویش رانده شدند، و ماهیت زشت و

جلادمنشانه‌شان هر چه بیشتر افشا گردید و شهادت این برادران حرکت شورانگیز و نوین جهاد مسلحانه اسلامی را در درون جامعه هر چه پر توان و مداوم‌تر ساخته و بار دیگر افسانه دروغین ضدانقلاب سیاه بدون خونریزی رژیم مزدور، یعنی آغاز سبانه‌ترین حرکت استثمارگرانه منطقه را درهم فروریخت. در واقع خون سرخ آنان همچون شفق، نوید صبح صادق پیروزی و فردای شکوهمند خلق‌های مستضعف جهان قرار گرفت، آیا صبح نزدیک نیست؟

الیس الصبح به قریب؟

برادر، دانشجوی شهید غلامحسین در سال ۵۱ به عضویت سازمان مجاهدین خلق ایران درآمد بود، و در اواخر ۵۳ پس از آگاهی از حرکت منافقانه آن سازمان، به ما پیوست و تا زمان شهادت خدائی‌اش صمیمانه و با جدیت در راه خدا و پیشبرد امر پیکار اسلامی زحمات‌ها کشیده و از هیچ تلاش و فداکاری فروگذار نکرد. و برادر کارگر شهید حسن پس از چند سال عمل مبارزاتی در ضمن اشتغال به کارگری برای امرار معاش، به ما ملحق گشت و تا زمان شهادت خالصانه توان و نیروی خود را در جهت تحقق حکومت متقین صرف نمود.

این برادران با انتخاب ایدئولوژی به حق اسلام و آغازیدن به مبارزه‌ای بر مبنای اصیل تشیع، نص کتاب‌الله و سنت رسول‌الله و جهاد الظالمین و عون المظلومین و نصره اهل‌البیت علیهم‌السلام، بزرگترین سلاح توده مستضعف یعنی قرآن را به‌عنوان راهنمای راستین خود برگزیده و با الهام از تعلیمات انقلابی آن به نبردی سهمگین بر ضدتجاوزان مرزهای الهی و استثمارگران نیروهای انسانی پرداخته بودند. و به همین علت بود که دژخیمان آریامهری حتی از افشای نام آنها در ورق‌پاره‌های خود نیز وحشت داشتند.

این برادران اولین کسانی نبودند که در راه خدا شهید شدند و مسلماً آخرین آنها نیز نیستند ولیکن رژیم جنایتکار شاه و امپریالیسم تجاوزکار آمریکا باید بدانند: که نیروهای مسلمان ایران مصمم‌اند تا نابودی کامل هرگونه مظهر کفر و طاغوت به جهاد اسلامی خود ادامه داده و تا برپایی حکومت توحید و عدل اسلامی در جهان از پای ننشینند.

رزمندگان مسلمان باایمان راسخ، به فرمان راستین قرآن: و قاتلوه‌م حتی لاتکون فتنه و یکون الدین لله به جهاد مسلحانه علیه آنان بپردازید تا هیچگونه ظلم و فساد باقی نماند و تنها دین خدا بر جهان حاکم باشد، راه انبیاء و ائمه راستین(ع) را تحت رهبری حضرت مهدی(عج) دنبال می‌کنند.

ملت مسلمان ایران مصمم است تا انتقام خون تمام شهیدان و اسیران خویش را باز ستاند، زیرا که حیات انقلابی خود را در انتقام یافته و این را از منطق انقلابی قرآن آموخته

است و لكم فى القصاص حيوه يا اولى الالباب لعلكم تتقون.

آیا رژیم کافر شاه و امپریالیسم تجاوزگر، تصور می‌کنند که با شهید یا اسیر ساختن نفراتی چند از نیروهای انقلابی مسلمان می‌توانند حرکت فزاینده، انقلاب اسلامی را کند ساخته و راه حضرت محمد(ص) و علی(ع) را سد نموده و به خیال خویش پیش تازند؟ راستی چه تصور باطل و چه بداندیشه‌ای! ام حسب الذین يعلمون السيئات ان يسبقونا ساءمايحكمون. (۴ - عنكبوت). آیا آنانکه کار زشت و اعمال ناشایسته مرتکب می‌شوند پنداشتند که بر ما سبقت گیرند چه بد (جاهلانه) حکم می‌کنند.

«يعلمون ظاهرا من الحيوه الدنيا و هم عن الاخره هم غافلون(۷) اولم يتفكروا فى انفسهم ما خلق الله السموات والارض و ما بينهما الا بالحق و اجل و ان كثيرا من الناس بلقاريهم لكافرون(۸)

اولم يسيروا فى الارض فينظروا كيفكان عاقبه الذين من قبلهم كانوا اشدمنهم قوه و اثارو الارض و عمروها اكثر عمروها وحاءتهم رسلهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم و لكن كانوا انفسهم يظلمون (۹ - روم)

آیا (این جنایتکاران تاریخ و همچنین عناصر فرصت طلب و عافیت جو) آنها که جز شناختی روبنایی از زندگانی دنیا و خلقت ندارند و از آخرت (نهایت پر عظمت حرکت تکاملی جهان) بی‌خبر و غافلند، (اندکی) در خویشتنشان به اندیشه فرو نمی‌روند: که خداوند، جهان را و هر آنچه در آنست جز براساس حق و سرآمدی معین (حرکت تکاملی به سوی الله) نیافریده است؟ ولی افسوس که بسیاری از مردمان به دیدار پروردگارشان (و ازینرو به پیروزی حق) کافرنند. و آیا در تاریخ سیر نکردند تا بنگرند سرانجام نظامهای (طاغوتی) پیش از آنها چگونه شد؟ در حالی که (نسبتاً) از اینان قویتر بودند، و بیش از اینها زمینها را می‌شکافتند (و بیشتر به استثمار خلقهای برده و دهقان و غارت اموال آنان دست یازیدند) و کاخها و عمارتها (از خون مردمان) بالا می‌بردند، بیش از آنچه که اینک می‌کنند و پیامبران با روشنگریها به سوی آنان آمدند (و سرانجام این نظامها جز نابودی نبود) و این خدا نبود که بر آنان ستم کرد ولیکن خود زمینه نابودی خویش را فراهم آوردند.

«قل للذين كفروا ستغلبون و تحشرون الى جهنم و بئس المهاد. (آل عمران - ۱۲) بگو به آنان که به احکام خدا کفر می‌ورزند، زود باشد که مفتضاحانه در هم شکسته و به سوی جهنم رانده شوند و چه بد سرانجامی در انتظارشان است.

بگذار رژیم مزدور شاه و امپریالیستهای تجاوزکار جهانی و حرکتهای ضدخدایی تمامی امکانات خود را علیه گسترش خدایی اندیشه به حق اسلامی بسیج کنند، ما مصممانه علیه آنها می‌جنگیم و منتظر باشیم، ما نیز منتظریم تا ببینیم پیروزی از آن چه کسی خواهد بود. و

قل للذين لا يؤمنون اعطوا اعلیٰ مكاتکم انا عاملون و انتظروا انا منتظرون.

وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون ۲۲۷ شعراء

و زود است تاستمگران بدانند که به چه سرانجامی بازگردانده می‌شوند. و پیروزی از آن بندگان صالح خدا است و این وعده را ستینی است که به پیام آوران حق بشارت داده شد. ولقد كتبنا فی الزبور من بعدالذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون (۱۰۵- انبیاء)

ما برای تحقق این آرمان الهی، پیروزی متقین و برپایی حکومت اسلامی، گروههای مبارز مسلمان و برادران و خواهران اسلامی را براساس وحدت ایدئولوژیک (کلمه التوحید) به تشکلی واحد (توحید الکلمه) دعوت می‌کنیم ما مطمئنیم در صورت این تشکل، با یاری خدا و تأیید ولی عصر(عج) قادر خواهیم بود پرخروش‌ترین جهاد اسلامی را بر ضد امپریالیستها در منطقه بیافرینیم و نهایتاً پیروزی را از آن ارتش شکوهمند خدا سازیم.

«ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص (صف - ۳)

«و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین (۱۷۱) انهم لهم المنصورون (۱۷۲) و ان جندنا لهم

الغالبون (۱۷۳ صافات)

و به تحقیق که وعده راستین ما پیش از این به پیامبران داده شد که به حق آنان همان یاری شدگانند و ارتش ما همان پیروزمندانند.

این چنین باد.

هر چه پرخروش‌تر باد جهاد مسلحانه خلق مسلمان ایران

هر چه باشکوه‌تر باد یاد برادران و خواهران شهید و اسیر

هر چه لرزان‌تر باد پایه‌های نظام کافر استثمارگر پهلوی و آمریکا

هر چه متشکل تر باد اتحاد نیروهای رزمنده مسلمان

برقرار باد حکومت توحید و عدل اسلامی.

پیش به سوی

جهاد (با نفس) جهاد (با کفر و طاغوت) فتح یا شهادت

اعلامیه‌ای از ایران

متن زیر عین اعلامیه‌ای است که در ایران تهیه و به‌طور وسیع میان مردم پخش شده است. با آنکه مشخص نشده است که اعلامیه از جانب چه گروهی منتشر شده است ولی از

آنجا که متن آن حاوی مطالب جالبی است اقدام به چاپ آن می‌شود.

به نام خدا

دیکتاتور که کاخ اقتدار خویش را بر ویرانه آزادی ملتی محروم و در بند ستم بنا نهاده است، لحظه به لحظه بر شدت فشار و اختناق و شکنجه و کشتار می‌افزاید تا با ایجاد جوی آکنده از ترس و ناامنی توده‌های به خشم آمده را آرام نگهدارد و هر چه بیشتر و طولانی‌تر سلطه ویرانگر حکومت دیکتاتوری فاشیستی خویش را بر محرومان تحمیل کند.

ولی ملت در بند ایران علی‌رغم همه سختیها بردبارانه و توأم با صبر انقلابی، مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر خویش را علیه استبداد از نای برومند رهبران آگاه و جوانان پرشور و حقیقت‌جوی خویش بر می‌آورد، فریادی که به نسبت فزونی گرفتن فشار مرگبار حکومت رساتر می‌شود و از حدود این مرز و بوم فراتر می‌رود و در گوش انسانهایی که دل‌هایشان به یاد محرومان و مظلومان عالم می‌تپد، طنین می‌افکند و آنگاه دنیا در می‌یابد که ملت قهرمان ایران در چه جهنم سوزانی به سر می‌برد و ناگاه دیکتاتور می‌نگرد که همه تجاوزها تبعیدها، زندانها و شکنجه‌ها تیشه‌ای بوده است که خود به ریشه خویش زده است.

دیکتاتور دیوانه می‌شود، باز خون می‌طلبد تا شاید در نشأ مستی حاصل از خونخواری دمی بیارامد و کابوس حقیقت را از جلوی چشم خویش دور کند. ولی کابوس همچنان پابرجاست.

دیکتاتور به دست و پا می‌افتد و برای موجه جلوه دادن اعمال ضدانسانی خویش به افترا، تهمت، دروغ و نیرنگ متوسل می‌شود. چنین وانمود می‌کند که همه ملت با او همگام و همراهند و مخالفان مشتی کمونیست بیوطن و یا خرابکار بی سروپا هستند و مخالفین او که در خارج به دفاع از حقوق پایمال شده مردم ایران برخاسته‌اند نیز دسته‌ای مغرض و یا عامل دست دشمنان ایرانند و شگفتا که چنین تهمتی را به «سازمان عفو بین‌المللی» می‌زند که سالهاست در همه کشورهای آزاد به عنوان سازمانی انسانی و مدافع انسایت شناخته شده است.

تلاش انسانی این سازمان در کنار برملا کردن بیداد حکومت ایران و روشن کردن افکار عمومی دنیا نسبت به آنچه در ایران می‌گذرد دیکتاتور را سخت نگران کرده است. شتاب زدگی و عکس‌العمل‌های ناشیانه همه وسایل ارتباط جمعی ایران و حتی مجلسین شه ساخته به عنوان سخنگویان مزدور شاه نشانگر آسیب‌پذیری حکومتی است که به دروغ خود را بر محکمترین پایگاه قدرت استوار می‌بیند و مدعی است که از تبلیغات به اصطلاح مغرضانه علیه خویش بیمی ندارد.

شاه کوشید تا در برابر حملات راستین «سازمان» از خود اعاده حیثیتی کند - که هیچگاه از آن برخوردار نبوده است و به خصوص اخیراً در اثر تلاش ارجمند دانشجویان مبارز ایرانی در خارج و نیز سازمان عفو بین‌المللی چهره حکومت در میان جهانیان به افتضاح کشیده شده است - و کوشید تا با به راه انداختن خیمه شب‌بازیه‌های مسخره خود را در نظر جهانیان تبرئه کند.

درست به هنگامی که هنوز خون مبارز شهید حضرت حجت‌الاسلام نصرت‌الله انصاری، رییس بانک تعاونی اسلامی قم - که زیر شکنجه و به دست میرغضبهای شاه و به جرم ارتباط با مجاهدین مسلمان به شهادت رسید - نخشکیده است، وسایل ارتباط جمعی بخشودگی ۶۶ نفر از زندانیان به اصطلاح ضدامنیتی را خیر دادند.

بدیهی است که آزاد کردن این گروه با این همه سروصدا و جاروجنجال - آن هم در کشوری که بی سروصدا به بزرگترین جنایات دست می‌زنند - عقب‌نشینی آشکار رژیم در برابر تصمیمات و اقدامات سازمان عفو بین‌المللی است. ولی چگونه می‌توان در برابر این هیاهوهای ساختگی و دستوری ساکت نشست و واقعیت را ناگفته گذاشت؟

گرچه ملت ایران به خوبی از ماهیت تبلیغات سراسر دروغ رژیم در همه زمینه‌ها آگاه است و او که خود هر لحظه و هر ساعت و هر روز و در هر مورد و هر جا با واقعیات تلخ روبرو است، می‌بیند که چگونه دستگاه تبلیغاتی حکومت همه واقعیات را دگرگون و مسخ شده جلوه می‌دهد و نیز دانشجویان مسلمان و رزمنده ایرانی مقیم خارج از کشور - که همواره کوشیده‌اند تا ندای مردم ستمدیده ایران را به گوش جهانیان و مجامع آزاد بین‌المللی برسانند و اگر اقدامات ارزنده این عزیزان نبود چهره کریه و ضدانسانی حکومت قدره‌بند ایران در زیر پرده تبلیغات دروغین همچنان از انظار عمومی دنیا پوشیده می‌ماند - خوبی از آنچه در متن این شکنجه‌گاه بزرگ به نام ایران می‌گذرد آگاهند، اما به حکم رسالتی که در این هنگامه سخت، بر دوش ما سنگینی می‌کند لازم دانستیم که یکبار دیگر واقعیتهای را بازگوییم، باشد که از طریق دانشجویان مسلمان و فداکار ایران به گوش دنیا و از جمله سازمان عفو بین‌المللی برسد.

دستگاه کوشید تا چنان وانمود کند که آنچه در خارج از کشور درباره حکومت ایران گفته می‌شود همه مغرضانه است و در اینجا اولاً - زندانی سیاسی وجود ندارد و ثانیاً - کمونیستها و تروریستها هم نه در زندان بلکه در بهشت نعمت و خوشی به سر می‌برند. به همین منظور کوشید تا بسیاری از زندانیان را با فشار و به زور شکنجه وحشیانه وادار کند تا در مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی اقرار کنند که در زندانهای ایران شکنجه بکار نمی‌رود!!! و وقتی که هیچیک از قهرمانان در بند به چنین ذلتی تن در ندادند به نیرنگ

دیگری متوسل شد:

گروهی از زندانیان را بدون اطلاع قبلی ایشان، به‌عنوان بازجویی و یا تغییر محل، در یکجا گرد آورد و مأموران شکنجه خویش را نیز برای ارباب آنان گسیل داشت و آنگاه پس از اجبار ایشان به سکوت مقاله‌ای را که ساواک از پیش تهیه دیده بود به دست یکی از سرسپردگان بی‌شرم و پست خود که از مدتها قبل در زندان همکاری وی با ساواک آشکار شده بود داد و او را نماینده این آزادگان دانست و او با کمال بی‌شرمی تمام را خائن و چاکر خواند و چنین ادعا کرد که اینان همگی از شاه تقاضای بخشودگی کرده‌اند و چون با این تقاضاها موافقت شده است اینک شاه را سپاس می‌گویند!!

عجبا! مردان و زنان قهرمانی که آگاهانه در راه مبارزه گام نهاده‌اند و با تمام توان خویش «به قدرت مسلط زمان - نه - گفته‌اند» در حالی که دوران محکومیت خود را تقریباً بسر آورده یا بیشتر از نیمی یا مقدار مهمی از آن را پشت سر گذارده‌اند، اینک درست به هنگامی که عمل قهرمانانه آنان جهان را به خود آورده و مجامع آزاد بین‌المللی شاه خائن به رسوایی کشانده‌اند چگونه ممکن است یکباره بر گذشته پرافتخار خط بطلان بکشند و ذلت التماس به درگاه شاه خائن را پذیرا گردند؟! و آن وقت تقاضای عفو از که؟ و برای چه؟ هرگز!

آنچه رخ داده است در اثر فشار و شکنجه و در فضایی آکنده از تهدید و نیرنگ صورت گرفته است ملت ایران قهرمانان راستین خود را خوب شناخته است.

دردآور اینکه در این میان چهره روحانیون مبارز و بزرگی همچون حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای انواری را می‌بینم. مردی که به خاطر دفاع از حق و حقیقت به زندان افتاد و از همان آغاز گرفتار تلاشهای وسیعی از جمله توسط آقایان: حاج سید احمد خوانساری و مرحوم حاج سید هادی میلانی برای آزادی ایشان به عمل آمد و دستگاه آزادی این قهرمان آزاده را وابسته به این دانست که از طرف ایشان کتباً تقاضای عفو به عمل آید. لکن قهرمان به منظور پاسداری از عزت حق این ننگ را پذیرا نشد و همچنان ماندن در زندان را ترجیح داد. دشمن عقب‌نشینی کرد و حتی حاضر شد که ایشان شفاهماً ندامت خویش را ابراز دارند ولی قهرمان «نه» گفته بود و اینک به هنگامی که کمتر از دو سال به پایان دوران محکومیت ۱۵ ساله ایشان باقی مانده حکومت می‌خواهد با تزویر و دروغ حقیقت را دگرگونه جلوه دهد، غافل از اینکه رسوایی رژیم بالاتر از آن است که نه تنها از ملت که حتی از جهانیان پوشیده بماند.

«.... فقاتلو اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفاً»

(قران)

درود به رهبر والاگوهر مجاهد امام خمینی
پیروز باد مبارزه حق طلبانه ملت مسلمان ایران
نگ و نفرین بر رژیم شکنجه گر و حکومت دیکتاتوری - فاشیستی شاه
بهمن ۱۳۵۵ هـ - ش صفر ۱۳۹۷ هـ . ق
(اعلامیه را پس از خواندن به طور غیرمستقیم به دیگران برسانید و در صورت امکان
تکثیر نمایید.)

شعر

بسم الله الرحمن الرحيم

برای بزرگداشت خاطره ۱۵ خرداد و با یاد شهدای مدرسه فیضیه قم و هر چه شهیدی
که در محرم آن سال در کربلای ایران به عاشورای خونین خویش نشست و هم برای
یادبود تمام انسانهای برتری که علیه رژیم ضدخلق این خاک لعنتی زندان و شکنجه و
شهادت را پذیرا شدند و با یزید قرن به بیعت برخاستند و برنخواهند خاست.
وبه سپاس و ستایش از امام مجاهد عصر حضرت آیت الله روح الله موسوی خمینی و
جاودانگیش.

کدام روح سرخ
مسلسلم کجاست؟؟؟
کدام روح سرخ
درنگاه من
حلول کرده است؟
کدام خون پاک
در رگان من؟
کدام یاد دوست
کدام آیه شهادت و قیام؟
تفنگ ام یک مرا بیاورید
xxx
مسلسلم کجاست؟
آه....

دوست داشتن بهانه ایست
و رنگهای تیره تعلق و خیال
روحهای عاصی زمانه را -
بند و چنبریست.

تفنگ ام یکم مرا بیاورید

xxx

آشیانه عقاب

اوج کوههاست

کوهها -

آیه‌های استقامت زمین و دشت

دشتها -

صحنه‌های جاودانه نبردهاست

و نبردها -

سوره‌های مرگ

و مرگ

زیور و شکوه کردن شهیدهاست

xxx

مسلسلم کجاست

مرا به کوچه‌های مبهم خیال

مرا به شهرهای عافیت

مرا به باغهای تربیت

به بستر ایازها

و عشق و زندگی

- میان مردگان -

چرا صدا زدید؟

تفنگ ام یکم مرا بیاورید

ضرورتی است در چنین مجالها شتاب را

من از هجوم و حمله و یورش

من از بتون و آهن و سیاهچال

و از خشونت و شکنجه و فشار
برای زندگی به شهر آمدم
تفنگ ام یکم مرا بیاورید
دشمن از همیشه
بیشتر به ما
نزدیک گشته است
مسلسلم کجاست؟

اهواز - خرداد ماه

۱۳۵۶ هجری شمسی

شهلا

شعر فوق همراه شعر دیگری از همین شاعر در ایران به طور وسیع پخش شده که برادری به نام مستعار «شهلا» برای ما فرستاده است. امید که شعر دوم را در شماره آینده این نشریه چاپ کنیم.

گزارشی از فعالیت‌های دانشگاه صنعتی (عاری از مهر) در یک‌سال اخیر

فعالیت‌های دانشجویی:

۱- با اینکه سال گذشته، سال آرامی تلقی می‌شد، در ترم بهار ۵۵ حدوداً ۷۰ نفر دستگیر شدند. با وجود قراری که سازمان امنیت و گارد دانشگاه با ضرغامی رییس دانشگاه گذاشته‌اند که در محوطه دانشگاه کسی را دستگیر نکرده بلکه دانشجویان را در خانه‌هایشان به دام اندازند، معه‌ذا اکثر دانشجویان در محوطه دانشگاه دستگیر شده‌اند. خیلی از دانشجویان دستگیر شده در تظاهرات شرکت نداشته‌اند. از کلیه دستگیرشدگان تعهد می‌گیرند که پس از آزادی در دانشگاه شلوغ نکنند و چنانچه مجدداً و به هر دلیلی در دانشگاه دستگیر شوند زندانهای طویل‌مدتی در انتظار آنها خواهد بود. به همین دلیل عده‌ای از دانشجویان دستگیر شده بعد از آزادی محافظه‌کارتر شده، با برقراری کوچکترین سروصدایی در دانشگاه یا فرار می‌کنند و یا به دانشگاه نمی‌آیند و یا در مواقع بحرانی ترم خود را پس می‌دهند.

۲- پاییز ۵۵: الف - اوایل ترم اینطور استنباط می‌شد که این دانشگاه (عاری از مهر)

برعکس سالهای گذشته نسبت به سایر دانشگاهها آرامتر است. ولی از روز ۱۰ تا ۱۵ آذر دانشگاه شدیداً مغشوش شد و بیشتر کلاسها به هم خورد زیرا به همان نسبتی که خشونت بیشتر می‌شود و نیز همزمان با فعالیتهای انقلابی، دانشجویان هم در تظاهرات خود خشونت بیشتری نشان می‌دهند. از جمله شیشه شکستن امری عادی و جزو سنتهای تظاهرات در دانشگاه شده است.

ب - در تظاهرات دانشجویان قبل از ۱۶ آذر دیده شد که افرادی با لباس شخصی با گارد همکاری کرده و دانشجویان را کتک می‌زدند. به همین دلیل استادان دور هم جمع شدند و طبق یک قطعنامه شدیداً به ورود افراد شخصی غیردانشجو اعتراض کردند.

ج - هفته ۱۶ آذر (۱۲ تا ۱۷ آذر) دانشجویان اصولاً به دانشگاه نیامدند و دانشگاه عملاً تعطیل بود.

د - بعد از هفته ۱۶ آذر، دانشجویان توسط نامه سرگشاده‌ای با مهدی ضرغامی (نیابت تولیت) اتمام حجت کردند که اگر دانشجویان دستگیر شده را آزاد نکند شدیدترین تظاهرات ممکن را بپا خواهند کرد.

البته در این نامه از صدها نفر از دانشجویان دستگیر شده در این دانشگاه عاری از مهر صحبت شده بود ولی به نظر می‌رسید که دانشجویان به دلایل تاکتیکی اغراق کرده بودند البته ضرغامی توجهی به این نامه ننمود و دانشجویان بنا به قولی که داده بودند تظاهرات شدیدی به پا کردند. که همراه بود با شکستن شیشه‌ها، به هم زدن کلاسها و دادن شعارهایی از قبیل «اتحاد، مبارزه، پیروزی» و «شرط تشکیل کلاس آزادی یاران ما»!

ه - با اینکه گارد بدون اجازه ضرغامی و رییس گارد حق ورود به ساختمانهای دانشگاه را ندارد. ولی چندین بار گارد به دنبال دانشجویان وارد ساختمانها شد تا تظاهرات را به هم بزند که دانشجویان به آزمایشگاهها و اطاق استادان پناهنده می‌شوند که چرا بدون اجازه ضرغامی وارد دانشکده‌ها شده‌اند، جواب شنیدند که «ضرغامی کی هست»؟!

و - به دنبال فشار استادان به ضرغامی، وی قول داد که با مقامات بالاتر تماس بگیرد. در تعقیب تماس وی با رییس شهربانی و سپهبد نصیری (رییس ساواک) قادر شد که گارد یک هفته به طور آزمایشی در امور دانشگاه دخالت نکند.

ز - روز اولی که گارد داخل دانشگاه نیامد، وضع نسبتاً آرام بود، روز دوم دانشجویان شروع به تظاهرات کردند ولی این تظاهرات به شعار دادن و به هم زدن کلاسها و شکستن شیشه‌ها خلاصه می‌شد روز سوم و چهارم خشونت دانشجویان فوق‌العاده شدید شد به طوری که اکثرأ حدس زدند که عناصر ناخالصی از موقعیت سوءاستفاده کرده و می‌خواهند لزوم وجود گارد در دانشگاه را ثابت کنند. در این دو روز چندین کتابخانه دانشکده به هم

ریخت آزمایشگاه زبان که ارزش آن ۵۰۰ هزار تومان است به کلی از بین رفت و در و پنجره سالمی در دانشگاه باقی نماند. شیشه‌های کلاسها را بر سر دانشجویان می‌شکستند و حتی از خارج کلاس به دانشجویان و استادان صندلی پرتاب می‌شد. پنجره ناهارخوری کارمندان را شکستند که شیشه روی سر چند استاد افتاد. کاملاً واضح بود که با این کارها ساواک می‌خواهد بین دانشجویان انقلابی و دانشجویان بی‌تفاوت و یا فقط درسخوان اصطکاک ایجاد کند. همچنین بین استادان و دانشجو نفاق ایجاد کرده و بالاخره به همه ثابت کند که وجود گارد برای حفاظت استادان و دانشجویان و اموال دانشگاه ضروری است! در این چند روز شلوغی دسته کوچکی هم بود که با کمال متانت فقط شعار می‌دادند و شعار آنها «الله اکبر» بود. البته چند سال پیش بیشتر اوقات شعارها با «الله اکبر» شروع می‌شد ولی بعد از کودتای منافقین در سازمان مجاهدین بین دانشجویان اختلاف افتاده و دیگر با هم تظاهرات نمی‌کنند و مسلمانان کمتر در تظاهرات شرکت می‌جویند مگر مواقعی مانند سالگرد شهادت آیت الله غفاری و غیره...

ح - ضرغامی که برای جلوگیری از اغتشاشات در دانشگاه می‌خواست دوباره از گارد استفاده کند، با مشورت بعضی از کارمندان دانشگاه تصمیم گرفت که برای دو هفته به دانشجویان سال اول و دوم اجازه ورود به دانشگاه را ندهند البته ضرغامی و ساواک به خوبی می‌دانند که تظاهرات بیشتر از جانب دانشجویان سال اول و دوم برمی‌خیزد زیرا که دانشجویان سالهای بالاتر نزدیک به اتمام تحصیل می‌باشند و لذا محافظه‌کارتر. بعد از جلوگیری از ورود دانشجویان سال اول و دوم، دانشگاه نسبتاً آرام شد و دانشجویان با تعداد و نیز با شدت کمتری شلوغ می‌کردند.

ط - بعد از این دو هفته دوباره دانشجویان سال اول و دوم را به دانشگاه راه دادند ولی برای اینکه دانشجویان شلوغ نکنند از تک تک آنها ضمانت گرفتند این یک تاکتیک روانی است که احتمالاً روانشناسان ساواک به ضرغامی پیشنهاد داده بودند. این تاکتیک فقط تا حدودی موثر بود و خیلی از دانشجویان را ترسانده بود. ضمناً ضرغامی برای اینکه خوش خدمتی خود را به دستگاه نشان دهد به منظور جلوگیری از تظاهرات آینده بین ۵۰ تا ۱۰۰ دانشجو را که احتمال می‌داد تظاهرات را رهبری می‌کرده‌اند به دانشگاه راه نداد، وی با تک تک آنها صحبت کرد و گفت که فقط می‌توانند برای امتحانات حاضر شوند و حق آمدن به کلاسها را ندارند! و اگر امتحانی به هم بخورد از چشم آنها خواهد دید. البته بعد از این وقایع چندین بار دانشجویان تظاهرات کردند منجمله شیشه اطاق ضرغامی را شکستند.

ظ - فعالیتهای استادان:

۱- الف: اکثر فعالیتهای استادان توسط کمیته رفاه کادر آموزشی و اداری رهبری

می‌شود. این کمیته به وسیله کادر آموزشی و اداری هر سال شه، می‌شود و وظیفه آن تأمین رفاه کارمندان دانشگاه می‌باشد. معمولاً برای اضافه حقوق و مسکن به رییس دانشگاه و دولت فشار می‌آورد. اگر احیاناً دولت خواسته‌های کمیته را برآورده نکند، و کمیته به بن بست برسد کمیته رفاه با تکشیل جلسه عمومی و تصمیم به اعتصاب به دولت فشار بیشتری می‌آورد. مثلاً پارسال (بهار ۵۵) یک روز کادرهای آموزشی به دانشگاه به‌عنوان اعتراض به مسئله مسکن بخوابند ولی ضرغامی به دستور ساواک تصمیم گرفت که در دانشگاه را ببندد و گارد را جلوی در ورودی دانشگاه با استادان مواجه کند. این مسئله موجب شد که استادان شدیداً از ضرغامی متنفر گردیده و خواستار تعویض او شوند. بهانه ضرغامی این بود که بستن دانشگاه به روی استادان به دستور ساواک بوده و او نقشی در آن نداشته است (المامور و معذور!) در صورتی که چند سال پیش استادان چند شب در دانشگاه خوابیده بودند و رییس دانشگاه وقت (نصر) به جای مواجه کردن استادان با گارد، از آنها با نوشابه پذیرایی کرده بود! (فرق بین یک سیاستمدار مزور و کهنه کار و یک نفر جوان بچه نظامی ناشی!) با اینکه استادان از نصر راضی نبودند، بعد از این واقعه گفتند صد رحمت به نصر!

ب : چون ضرغامی وقعی به خواسته های رفاهی کارمندان نمی‌گذاشت بعد از این واقعه، کمیته رفاه تصمیم گرفت که نامه‌ای به شاه بنویسد و از او بخواهد که ضرغامی را برکنار کند! (البته این بزرگترین اشتباه کمیته رفاه بود. ولی این خاصیت را داشت که ماهیت فرصت‌طلبانه خیلی از افراد را مشخص کرد.)

شاه که به هیچوجه نمی‌خواست در مقابل استادان انعطاف به خرج دهد اصلاً جواب نامه را نداد و اینطور وانمود کرد که اصلاً نامه را دریافت نکرده است!

ضرغامی نیز در خارج از دانشگاه اینطور وانمود کرده بود که افراد کمیته رفاه ضددولتی و یا مارکسیست می‌باشند رسیده بود زیرا هر نوع مبارزه بر علیه ضرغامی جنبه ضددولتی پیدا کرده بود. ضرغامی نیز چندین بار سعی کرد استعفا دهد که استعفایش قبول نشد.

۲- الف: در پاییز ۵۵ کمیته رفاه با افراد جدیدی که انتخاب شدند شروع به فعالیت کرد اما آنها نیز بعد از چند ماه فعالیتشان به بن بست رسید. در حقیقت این بن بست به خاطر تاکتیکهای غلط کمیته رفاه در سال گذشته بود. امسال حدوداً سه سال است که هیچ نوع اضافه حقوق به کارمندان داده نشده است. طبق مقررات دانشگاه مطابق شاخص زندگی و میزان تورم که بانک مرکزی اعلام می‌کند، کارمندان باید اضافه حقوق بگیرند. ولی در عمل دولت به هیچوجه حاضر نیست که زیر بار این مقررات برود. درباره مسئله مسکن و

ساختن شهرک نیز چندین سال است که فقط حرفش را می‌زنند. کمیته رفاه بعد از این بن بست از مجمع عمومی که شامل کادر آموزشی و اداری است در خواست راهنمایی کرد. مجمع تصمیم گرفت که یک هفته اعتصاب کند. اعتصاب به این نحو بود که یک روز اصلاً به دانشگاه نیایند و روز بعد به دانشگاه آمده ولی به کلاس درس نروند. دولت از این اعتصاب شدیداً متوحش شده، به طرق مختلف سعی کرد که اعتصاب را به هم بزند. این اعتصاب درست همزمان فعالیتهای چشم گیر سازمان عفو بین‌المللی و فشار کارتر به ایران بود که به هیچوجه خوش آیند دولت نبود. هویدا برای شکستن این اعتصاب قول داد که با نمایندگان استادان صحبت کرده و در عرض یک هفته تمام مسایل دانشگاهی را حل کند. مجمع عمومی زیر بار این قولهای دروغ نرفت و تصمیم گرفت تا نماینده‌ها با نخست‌وزیر صحبت نکرده‌اند اعتصاب ادامه یابد

ب: در این گیرودار که بعد از ورود دانشجویان سال اول و دوم به دانشگاه بود. گارد مسلح با کمال وقاحت و بر طبق نقشه قبلی وارد ساختمان مجتهدی شده و در طبقه دوم در یکی از کلاس‌ها استاد مربوطه - که دستیار دانشکده ریاضی بود و هم دانشجویان را کتک می‌زند. جراحات استاد مزبور به حدی بود که وی را به بیمارستان می‌برند. پس از این قضیه استادان تصمیم می‌گیرند که بعد از اعتصاب یک هفته‌ای، یک روز نیز به خاطر همدردی با همکار خود به دانشگاه نیایند.

ج: دو روز بعد از اعتصاب هویدا با نمایندگان استادان صحبت کرده و به آنها قول و قرارهای لفظی می‌دهد. در ضمن با کمال سیاستمداری تهدید می‌کند که اگر استادان به اعتصاب خود ادامه دهند، وی در دانشگاه را برای همیشه می‌بندد هویدا همچنین به نماینده‌ها گفت که به نظر او مسئله‌ای به نام دانشجویی وجود ندارد و شیشه شکستن مسئله مهمی نیست خود او در بیروت شیشه می‌شکسته و حتی تراموا آتش می‌زده است و حالا هم نخست‌وزیر شده است!! به نظر هویدا این استادان هستند که دانشجویان را تحریک می‌کنند و اگر استادان نمی‌خواهند با گارد مواجه شوند باید خودشان جلوی دانشجویان را بگیرند. بالاخره بعد از این قول و قرارهای بی‌اساس کادر آموزشی و اداری تصمیم می‌گیرند که اعتصاب را بشکنند.

د - دولت برای جلوگیری از اعتصاب استادان، برای همدردی با دستیار کتک خورده دست به مانورها و تشبثات بسیاری زد. منجمله به ضرغامی دستور داد که شورای دانشگاه را که منتخب دانشکده‌ها می‌باشد به رسمیت بشناسد و مطابق قوانین شورای دانشگاه رفتار کند در نتیجه تمام قوانینی که ضرغامی با هیئت امناء بدون تصویب شورای دانشگاه گذرانده بود لغو شد. این مسئله یکی از پیروزیهای استادان شناخته شد و موجب

شد که اعتصاب یکروزه بخاطر کتک خوردن یکی از افراد کادر آموزشی تقریباً به هم بخورد با اینکه عده به دانشگاه نیامدند، علت انعطاف پذیری و سازشکاری استادان را می‌توان وجود عناصر فرصت طلب در کمیته رفاه و بعضی از کادرهای آموزشی دانست.

برادر هموطن

پیام مجاهد، در خدمت جنبش انقلابی خلق ما قرار دارد. پیام مجاهد، مبارزات حق طلبانه مردم ما را، صرف نظر از وابستگیهای فکری و عقیدتی منعکس می‌سازد. پیام مجاهد، به کمکهای فکری، قلمی و مالی شما نیازمند است. مقالات، اخبار، انتقادات و نظرات خود را به آدرس پیام مجاهد (با اسم مستعار) ارسال دارید. در بخش و توزیع پیام مجاهد به ما کمک کنید. کمکهای مالی خود را به صورت حواله بانکی و یا پستی در وجه پیام مجاهد ارسال دارید.

(امضای حواله مالی ممکن است با نام مستعار باشد.)

آدرس جدید پیام مجاهد:

PAYAME MUJAHID

P.O.BOX A

BELLVILLE. ILL. 62222 U.S.A

قیام مسلمانان پاکستان

ان الله لا یغیر ما به قوم حتی یغیروا ما به انفسهم
از تاریخ ۸ مارچ ۱۹۷۷ تاکنون پاکستان در تب یک اغتشاش داخلی می‌سوزد. صدها نفر کشته شده‌اند، هزاران نفر زخمی شده و دهها هزار نفر به سیاهچالهای بوتو افتاده‌اند. فقر شدید، بحرانهای اقتصادی، فشارهای سیاسی و اختناق داخلی که از اوایل سالهای ۱۹۷۰ توسط دولت بوتو بر مردم پاکستان تحمیل شده بود شرایط را برای یک اغتشاش داخلی فراهم کرده بود.

در طول نخست‌وزیری بوتو از یکسو هزینه‌های نظامی بیش از ۸۰٪ از بودجه مملکت را به هدر می‌برد و از سوی دیگر واردات کالاهای منحنط خارجی از قبیل لوازم آرایش زنان، لوازم تجملی و فیلمهای منافی عفت که برای فساد و انحراف نسل جوان در نظر گرفته شده

بود جامعه را به سوی فقر می‌کشانید.

اختلاسهای سرسام‌آور دستگاه حاکمه و در رأس آن بوتو صرف مخارج سنگین برای ساختن قصرهای متعدد، شکست پاکستان از هند و تجزیه پاکستان، تعطیل جمعیت‌های سیاسی اسلامی و حتی بستن جلسات تعلیمات اسلامی، انحلال احزاب سیاسی و معرفی حزب خودکامه «حزب مردم پاکستان» به‌عنوان تنها حزب قانونی که می‌تواند از منافع ملت دفاع کند، دستگیری رهبران احزاب و گروه‌های مخالف، بالاخره خیانت اخیر بوتو در طول انتخابات زمینه اغتشاشات اخیر مردم پاکستان را فراهم کردند.

قیام مردم درست یک روز بعد از اعلام نتایج انتخابات قلبی دولت آغاز شد. در طول مبارزات انتخاباتی ۹ حزب و سازمان اسلامی پاکستان که هر یک دارای سوابق فعالیت‌های سیاسی جداگانه بوده‌اند جبهه‌ای مشترک تحت عنوان «جبهه ملی پاکستان» بوجود آوردند و احراز اکثریت کرسی‌های نمایندگی مجلس یعنی از طریق یک مانور سیاسی دولت خودفروخته بوتو را ساقط نمایند. مردم که از کجروی‌های دستگاه حاکمه به ستوه آمده بودند با ندای جبهه ملی پاکستان که وعده بر پا کردن یک حکومت اسلامی را می‌داد به گرد آن جمع شدند. و بدین ترتیب حزب مزبور توانست کلیه نیروهای اسلامی را علی‌رغم موقعیت اجتماعیشان گردهم آورد.

بوتو به خیال خودش توانسته بود با زندانی کردن‌ها و کشتار مسلمین راستین آرامش لازم را برای اجرای مقاصدش در پاکستان بوجود آورد. این بود که به وقیحانه‌ترین وضعی در انتخابات دست برد ولی به خاطر کوردلی که گریبانگیر تمام دیکتاتورها و حکومت‌های خودکامه است و نیروی ملت را ناچیز می‌انگارد، بوتو نیز به عزم راسخ و ارده آهنین و عرق اسلامی مردم وقعی ننهاده بود. ولی همین نیروهایی که به زعم دیکتاتورها بسی ناچیز و اندک می‌نماید آنچنان دستگاه حاکمه را بستوه آورد و پایه‌های نظام پوشالی پاکستان را به لرزه آورد که چاره‌ای جز متوسل شدن به تانک و مسلسل و نیروهای مزدورنش نداشت. فعالیت روشنگرانه جبهه ملی پاکستان بوتو و دار و دسته‌اش را به رسوایی می‌کشید و به طوری که از ابتدا معلوم بود اگر انتخابات آزاد و درست صورت گیرد برنده که خواهد بود و سرنگونی بوتو در طی این مبارزه سیاسی حتمی بود ولی به رویه تمامی سیستم‌های ضد‌مردمی و خودکامه که باید خود را توسط زور و با توسل به هرگونه خیانت و دروغ پابرجا نگهدارند در انتخابات حقه بازی شد و صندوق‌های رأی را دزدیدند و با کمال تعجب بوتو و دارودسته‌اش بیش از ۱۶۰ کرسی از ۲۰۰ کرسی مجلس را احراز کردند. اختلاف رأی و نحوه اجرای انتخابات آنچنان گستاخانه بود که حتی اربابان آمریکایی بوتو نیز به صدا آمدند و بوتو از وخامت اوضاع و عواقب آن بیم دادند.

اکنون که مسلمانان در این مبارزه سیاسی با حيله و شکست خورده‌اند و مقصود اساسی یعنی سرنگونی بوتو از این راه عملی نشد باید اقدامی جدی‌تر به عمل آورند لذا جبهه ملی پاکستان دستور یک اعتصاب کلی در سراسر پاکستان را صادر نمود. شرکت فعالانه مردم در این اعتصابات و تظاهرات تمامی شئون مملکتی را در بر گرفته بود. با این وجود در ابتدا بوتو جریان تظاهرات را ساده انگاشته بود و با گماشتن پلیس مزدورش قصد کنترل خشم مردم را داشت ولی بعد از چند روز هنگامی که دید هر روز هزاران نفر بر تعداد تظاهرکنندگان افزوده می‌شود و شهری بعد از شهر دیگر به اعتصاب می‌پردازند متوجه خطر شده از در آشتی با تظاهرکنندگان درآمده و به عنوان رشوه‌ای به آنها تا شاید بتواند صدای آنها را خاموش کند ظاهراً به تعویض قوانین حقوقی از وضع موجود به اسلامی پرداخت و قول داد کلیه مشروب‌فروشی‌ها بسته شود و سینماها را از نمایش فیلمهای انحرافی مانع شود. ولی بینش سیاسی مسلمانان از آن پیشرفته‌تر بود بدین ظاهرسازی‌ها راضی شوند، و از همان آغاز شمار سرنگونی حکومت بوتو رادر دستور کار قرار دادند. تظاهرات بالا گرفت تنها در شهر حیدرآباد بیش از دویست هزار نفر و در شهر لاهور بیش از صد هزار نفر در خیابانها با پلیس و ژاندارم‌ها به مقابله پرداختند. ادامه وضع موجود قابل تحمل نبود. لذا بوتو فرمان حکومت نظامی را در سه شهر بزرگ کراچی، حیدرآباد و لاهور صادر کرد ولی این عکس العمل دولت نیز مردم را از ابراز خشمشان باز نداشت و بر طبق گزارشات خبرگزاریهای غربی در طول حکومت نظامی بیش از ۲۰۰ نفر کشته شدند و بیمارستانها از زخمیان پر شده بود.

اوج گیری مبارزات دولت را گیج کرده بود به طوری که وادار به عقب‌نشینی بعدی شده راضی به تجدید انتخابات سراسری شد، ولی مشروط بر اینکه جبهه ملی پاکستان در انتخابات محلی که قبلاً به عنوان اعتراض به دولت در آن شرکت نکرده بود شرکت نماید. البته منظور جبهه ملی پاکستان از این تظاهرات و اعتصابات به دست آوردن چند کرسی انتخاباتی در دولت بوتو نبود بلکه سرنگونی دولت بوتو را می‌طلبید زیرا خیانتهای بوتو بالاتر از آن بود که به این زودی از خاطر مردم برود. این بار مسلمانان مبارز عامل کلیه مشکلات و عقب ماندگیها و انحراف را درک کرده بودند، لذا بدون هیچگونه تأملی باز هم استعفای بوتوی خائن و دولتش را خواستار شدند.

قدم بعدی بوتو دستگیری تعدادی از رهبران جبهه مشترک بود تا بلکه بتواند اعتصابات و تظاهرات خیابانی را متوقف نماید ولی این نیز برای بوتو سودی نبخشید و مردم بیشتری را به خیابانها کشید. به طوری که حتی نابینایان و زنان سراپا پوشیده نیز به برادران خود پیوستند.

و بدین ترتیب هنوز هم آرامش کامل برقرار نشده است و بوتو چندین بار سعی کرده است از طریق مذاکرات مخفیانه رهبران مسلمان را خاموش کند ولی تاکنون موفق نشده است.

تظاهرات و زدوخوردهای مسلمانان پاکستان با دولت دست‌نشانده بوتو خاطره وقایع ۱۵ خرداد ۴۲ و قیام خلق مسلمان ایران را علیه رژیم ضد‌مردمی پهلوی زنده می‌نماید. و به همانگونه که خبرگزاریهای غربی قیام مردم ایران را اغتشاشی ارتجاعی، کوششی برای عقب‌گرد در تاریخ و اقدامی خلاف اصلاحات خواندند تظاهرات مسلمانان پاکستان را نیز بلوایی با خواسته‌های سنتی نامیدند و نیز همانطور که تعداد شهدای چندین هزار نفره ایران را کمتر از ۲۰۰ نفر برشمردند، در پاکستان نیز این تعداد را اندکی بیش از ۲۰۰ نفر اعلام کردند.

بعد از اتمام این تظاهرات و کشتارهای وحشیانه دستگاه حاکمه، آقای بوتو در مصاحبه‌ای فرمودند که: با وجود این اکثریت مردم پشتیبان ایشان هستند!! و حتی برای نشان دادن پشتیبانی مردم تظاهرات تاریخی توسط پیروانش برگزار شد و جالب اینکه در حین تظاهرات طرفداران ایشان با طپانچه تیرهای هوایی شلیک می‌کردند!! چه شباهت عجیبی است مابین اینها و رژیم آریامهری که طرفدارانش شعبان بی‌مخها و... می‌باشد و دهقانان هواخواهش کاراته می‌دانند.

در این میان اقدامات بشردوستانه آمریکا!! که متأثر از سیاست جهانی کارتر مبنی بر ارجحیت حقوق بشر!! در روابط خارجیشان می‌باشد تنها منجر به منع فروش کپسولهای گاز اشک‌آور به پاکستان بود. لابد ایشان فراموش کرده‌اند که این تیرها و گلوله‌های مسلسل‌های آمریکایی است که سینه مجاهدین را می‌شکافد و تانکهای عمو سام است که صفوف مبارزین بی‌سلاح را در می‌کوبد. ولی همانطور که خلق مسلمان ایران بعد از وقایع ۱۵ خرداد به تغییر استراتژی مبارزاتی علیه رژیم خودکامه پرداختند مبارزین پاکستانی نیز بعد از این درگیریهای خونین با نیروهای حکومت دیکتاتوری بوتو در حالت تدارک به سر می‌برند. اکنون اوضاع به صورت نیمه آرام درآمده است. آرامشی که دستگاه حاکمه سر مست از پیروزی خیالی خود می‌باشد و نیروهای انقلابی به ارزیابی نتایج مبارزات پرداخته‌اند و در صدد فراهم آوردن امکانات لازم برای در هم ریختن اساس نظام حاکم هستند.

درودما بر برادران مجاهد پاکستانی. ما به شما نوید می‌دهیم که راهی را که در پیش گرفته‌اید تنها را آزادی از زیر یوغ استبداد و استثمار است. خوشوقتیم که شما نیز سرانجام به راهی که سالهاست خلق ما بدان راه یافته است گام خواهید نهاد.

(روشن کردن اوضاع درونی پاکستان احتیاج به بررسی دقیق‌تری دارد که به وقت دیگری موکول می‌کنیم)

متن قطعنامه کادر آموزشی دانشگاه صنعتی آریامهر

- ۱- ورود مأمورین انتظامی شخصی‌پوش و فعالیت آنها در دانشگاه غیرقابل تحمل می‌باشد.
 - ۲- به طور کلی کادر آموزشی هرگونه ضرب و جرح را مذموم دانسته و محکوم می‌نماید.
 - ۳- در صورت ادامه چنین وضعی، کادر آموزشی انجام هرگونه فعالیت اعم از آموزشی و تحقیقاتی را در دانشگاه غیرممکن می‌داند.
 - ۴- کادر آموزشی خواستار تشکیل فوری جلسه فوق العاده شورای دانشگاه برای رسیدگی به موارد فوق و اخذ تصمیم لازم می‌باشد.
- علاوه بر موارد فوق، مراتب زیر نیز مورد توافق هیأت آموزشی قرار گرفت:
- ۱- هیأت آموزشی دانشگاه مصرأ خواستار آرامش و عدم توسل به خشونت و ارباب و تهدید در محیط دانشگاه بوده و معتقد است که استقرار و وجود دائمی مأمورین انتظامی در محوطه دانشگاه خود باعث تشنج بوده و می‌باشد.
 - ۲- هیأت آموزشی به منظور اعتراض به موارد فوق در روز چهارشنبه ۲۷ بهمن ۵۵ از ورود به دانشگاه خودداری نموده تقاضای تنبیه مسببین حوادث بالا را دارد.

دادخواهی از مردم

بسم الله الرحمن الرحيم

پیرمردی هفتاد ساله با بدنی فلج که اکنون قادر به حرکت نیست و اثر سوزش یک مصیبت از روی قضاوتی بیرحمانه وجودش را به آتش کشیده دست عدالت خواهی دراز نموده و از آن حنجره‌هایی که فریاد عدالت و انصافشان در داخل و خارج ایران به گوش می‌رسد کمک می‌طلبد و حقیقت را خواستار است.

اینجانب سید محمد هاشمی فرزند مرحوم سید باقر بیش از نیم قرن در حدود امکانات خدمتگزار این جامعه بوده‌ام و فرزندم سید مهدی ادامه‌دهنده همین مسیر بوده ولی افسوس که عناصری به تکاپو افتاده و در کمترین مدت از چهره خداپرست و آرام خدمتگزار او انسانی خونخوار و شرور و جنایت‌پیشه در اذهان عمومی منعکس کردند.

گواه ادعایم بررسی دقیق از ناحیه دستگاه عدالت‌پرور شماسنت تا در دادگاه عدل الهی با وجدانی آرام پاسخگوی حقیقت باشیم.

اکنون به‌طور اختصار چند نمونه از خدمات اجتماعی عمرانی و فرهنگی موجود در محل را نام می‌برم تقاضا دارم تحقیق گردد که آیا مصدر این آثار چه کسی بوده؟ خواهش می‌کنم تحقیق شود.

۱- واگذاری املاک (بخشوده شده از عطاءالملک به اینجانب) به طوع‌عادلانه به رعایا.
۲- اقدامات عمرانی از قبیل تأمین آب آشامیدنی شن‌ریزی کوچه‌های محل، تأسیس و تعمیر مسجد و حمام.

۳- اقدامات فرهنگی از قبیل ایجاد کلاسهای شبانه برای هزاران نفر از بزرگسالان و تأسیس دبستان دخترانه.

۴- اقدامات اصلاحی اجتماعی از قبیل ترمیم بعضی اختلافات محلی که گاهی ریشه‌های عمیق داشته.

آیا مصدر این امور کسی جز خانواده ماست؟ و آیا این همه خدمت و فعالیت جز از من و فرزندم سید مهدی است؟

(و هل جزاء الاحسان الا الاحسان) آیا پاداش این همه فعالیت و خدمت محکومیت به اعدام نور چشم من است آیا او به جرم خدمت باید نابود شود و من به جرم این همه فداکاری باید داغ‌دیده گردم؟

پدری مصیب‌دیده و داغدار قبل از آنکه آخرین ضربه بی‌عدالتی در لباس عدل از ناحیه دادگاه قضایی حاصل عمرش را از ریشه قطع نماید وجدان انسانی شما را مخاطب نموده می‌خواهد به ناله پیرمردی که در آخرین لحظات عمر فریاد دادخواهیش بلند است به نام حق و عدالت و انسانی جواب گفته. باشد که تاریخ این حقیقتیابی شما را پاداش دهد.

با تقدیم احترامات - سید محمد هاشمی

پیام مجاهد: همانطور که در شماره گذشته اطلاع دادیم رژیم در رابطه با توطئه قتل آیت‌الله شمس‌آبادی، شش مسلمان مبارز و مجاهد را در بیدادگاههای خود محکوم به اعدام کرده است. با دعای رژیم سید مهدی هاشمی رهبر گروه مزبور، معروف به «هدفیها»

می باشد متن فوق که دادخواهی پدر پیر مبارز مهدی هاشمی است، در ایران به طور وسیع پخش شده و به دست ما رسیده و ما عیناً آنرا در بالا نقل کردیم.

اخبار

چگونگی شهادت مجاهد محبوبه متحدین (آلادپوش)

همانطوری که در شماره گذشته نوشتیم مجاهد شهید محبوبه در یک درگیری مسلحانه ضمن به خاک و خون کشیدن عده‌ای از افراد دشمن شهادت را انتخاب و به اتفاق یک خواهر تیمی خود جاودانه شربت شهادت نوشیدند.

شرح مختصر زیر عیناً از ایران برای دفتر پیام مجاهد رسیده است امید که در آینده بتوانیم با کمک برادران و خواهرانی که با این زوج انقلابی آشنایی داشته‌اند شرح حال کامل این انقلابی را چاپ کنیم:

محبوبه متحدین از ابتدا در خانواده‌ای مذهبی تربیت و بزرگ شده بود و از همان طفولیت با اسلام سنتی سری ناسازگار داشت و دائماً در پی تحقیق و یافتن اسلام واقعی بود. از ابتدای تأسیس حسینیه ارشاد در این مؤسسه فعالیت خود را آغاز کرد و بر اثر کوشش مداوم و خستگی ناپذیرش در فهم و درک حقایق اسلام و تبلیغ آن مورد توجه همگان قرار گرفت. فعالیت‌های چشم گیر و مداوم وی باعث آشنایی او با برادر مجاهد حسن آلادپوش که خود از فعالین برنامه‌های حسینیه بود گردید. این آشنایی در سطح همکاری‌های اجتماعی مؤید توافق عقیدتی این دو روح بزرگ شد و آنها را مصمم به ازدواج و سپس همکاری همه جانبه در سطح کل جنبش انقلابی اسلامی نموده ازدواج بسیار ساده این دو مسلمان انقلابی سرمشق و الگوی بسیار خوبی برای خانواده‌های مذهبی و زبانزد همه افراد آشنا به روحیه این دو مجاهد شد. مجاهد محبوبه تحصیلات عالی خود را در دانشکده هنرهای تزیینی به پایانرسانید. این دانشکده که شاهد آن همه فساد و لاپرواہی جوانان دانشجوی آن بود نمایشگر هنرهای ارزنده و خصلت انقلابی این مجاهد نیز بود. آثار وی که هنوز در دانشکده مزبور موجود است انسان را تحت تأثیر خاصی قرار می‌دهد. چند ماه قبل از اعدام انقلابی سه جاسوس آمریکایی این دو مجاهد (محبوبه و حسن) زندگی مخفی انتخاب کردند. مجاهد محبوبه در شترخوان خیابان خراسان با قوای پلیس درگیر

می‌شود که منجر به شهادت او و خواهر مجاهد تیمی او می‌گردد. خواهر تیمی او بر اثر تیراندازی در دم شهید می‌شود ولی در حالی که تیر از پشت کتف به قلبش اصابت می‌کند چندین متر می‌دود و جملات زیر را بلند بلند به مردم گوشزد می‌کند: «مردم به خود آیین اسلام عزیز از دست رفت، مسلمانی را از بین برده‌اند» و آنگاه مانند هزاران عزیز دیگر چون کوهی در مقابل دشمن شکسته می‌شود. که الحق به گفته انقلابی دیگر «ما هرگز در مقابل دشمن خم نمی‌شویم اما امکان دارد که در مقابل دشمن شکسته شویم».

گزارش زندانها:

به طوری که از زندان قصر گزارش رسیده روز چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت مأمورین صلیب سرخ بین‌المللی برای بازدید و بازرسی به زندان قصر رفته‌اند. حدود سه روز قبل از بازرسی از زندان مردان به زندان خانمها یا طبق گفته به «زندان» دخترها» رفته‌اند و از آنها راجع به شکنجه‌هایی که می‌شوند و شده‌اند سؤالاتی کرده‌اند ولی چون قبلاً مأمورین زندان و ساواک خانمها را تهدید کرده بودند که اگر حرفی بزنند شدت شکنجه افزوده می‌شود و نیز به علت آنکه در موقعی که مأمورین صلیب سرخ از خانمها سؤال می‌کرده‌اند مأمورین زندان و ساواک حضور داشته‌اند دخترها اول سکوت می‌کنند و بعد در اثر اصرار مأمورین صلیب سرخ در جواب می‌گویند، شما که می‌دانید چرا سؤال می‌کنید، آن هم در حضور مأمورین که وضع ما بدتر بشود.

بعد از چند روزی این مأمورین به زندان مردان می‌روند، البته زندانبانان از مدتها قبل وضع کمیته و زندانهای طبقه بالای قصر را مرتب کرده بودند مأمورین صلیب سرخ که برای بازدید می‌روند، به زندان طبقه پایین قصر رفته و موقع بازدید از سلولها و سؤال از زندانیان، مأمورین زندان و ساواک و حتی مترجمین خود را بیرون می‌فرستند و خودشان با زندانی‌ها به زبانهای آلمانی - انگلیسی و روسی صحبت می‌کنند و سؤالات خود را مطرح می‌سازند البته با توجه به اینکه زندانبانان و ساواکیها زندانیان مرد را نیز تهدید به شکنجه و سرنوشت شوم‌تری در صورت گفتن حقایق کرده بودند، زندانیان فرصت را غنیمت شمرده و تمام حقایق را می‌گویند و حتی محلهایی از بدنشان را که شکنجه شده بودند نشان می‌دهند.

گویا مأمورین از زندانهای به جز اوین و قصر خبر نداشتند و مأمورین زندان هم قبلاً زندانیان را به زندانهای شهرستانها و قزل حصار منتقل کرده بودند که بازرسان عفو بین‌المللی و صلیب سرخ را گمراه نمایند ولی زندانیان مرد آدرس زندانهای مذکور در بالا رابه بازرسان داده و به اطلاع آنها می‌رسانند که عده‌ای از زندانیان را منتقل کرده‌اند و

همچنین تأکید می‌کنند که: «ما با گفتن این حقایق به شما، جان خود را در معرض خطر قرار داده‌ایم و تهدید زندانبانان را یادآور می‌شویم و از بازرسان می‌خواهیم که برنامه بازرسی ادامه داشته باشد و حداقل ماهی یکبار به طور سرزده این نوع بازرسیها انجام گیرد تا زندانیانی را که با گفتن حقایق دچار دردسر می‌شوند مورد حمایت قرار دهند. مأمورین صلیب سرخ قولهایی به آنها می‌دهند، البته در این بازرسیها مأمورین صلیب سرخ از وضع رقت بار زندان و نداشتن هوا و بهداشت و نمناک بودن سلولها و وضع اسف بار تغذیه زندانیان اظهار نگرانی شدید کرده و با دیدن محلهای شکنجه و وضع وخیم زندانیان قول همکاری به آنها داده‌اند. بعد از زندان قصر، از اوین و مشهد و شیراز و قزل حصار هم گزارشهایی مشابهی دایر بر بازدید مأمورین صلیب سرخ و شنیدن حقایق رسیده است. مأمورین صلیب سرخ با شنیدن این حقایق و دیدن این گروه کثیر زندانیان سیاسی در نزد زندانیان گفته‌اند که دولت ایران تاکنون دردنیای با دروغ پیش رفته است و همیشه حقایق را کتمان نموده است. در ملاقات روز ۲۱ اردیبهشت برادران در بند، از دوستان آزاد خود خواسته‌اند که به فعایت‌های ثمربخش جهانی خود ادامه دهند تا شاید این بازدیدها ادامه یابد و در اثر آن لااقل شکنجه در زندانها برای زندانیان سیاسی متوقف گردد برادران دربند می‌گویند، مازندان را تحمل می‌کنیم، ولی این شکنجه‌ها جوانان را مانند برگ خزان به زمین می‌ریزد. و هر روز عده‌ای در اثر شکنجه از بین رفته، یا ناقص و از کار افتاده می‌شوند البته مدتی است که دولت ایران با مخالفان رفتار جدیدی در پیش گرفته و آن این است که در شکنجه‌گاهها به جای استفاده از وسایل شکنجه زندانیان رابه مواد مخدر معتاد می‌کنند. و بعد از اینکه معتاد شدند، ماده مخدر را قطع می‌کنند که هم از نظر استفاده راحت‌تر است و هم اثری به جای نمی‌گذارد و به مجامع بین‌المللی هم می‌گویند که اینان معتادند و زندانی سیاسی نیستند. این مطلب از طرف بسیاری از زندانیان تأیید شده است با توجه به اینکه فرد معتاد پس از آزادی هم مثرثمر نخواهد بود باید این فاجعه جدید را مورد توجه بسیار قرار داد.»

بعد از بازدید مأمورین صلیب سرخ و سازمان عفو بین‌المللی (که البته عفو بین‌المللی به طور رسمی بازدید نکرده چون دولت ایران آن را به رسمیت نشناخته و به طور قاچاق با چند خانواده زندانی ملاقات کرده و اخبار بسیار ثمربخشی به دست آورده بودند) با ملاقاتی که در روزهای بعد با برادران برقرار شده گفته‌اند که بمحض خروج مأمورین بازرس صلیب سرخ از ایران در اوین (که مدتی بر اثر سروصدای جهانی حقوق بشر و عفو بین‌المللی ملاقاتهای سه ماه یکبار و سالی یکبار را به هفته‌ای و پانزده روز یکبار تقلیل داده بودند وعده‌ای از زندانیان را که بعد از اتمام محکومیت مدتها در زندان اضافه مانده بودند

آزاد کرده‌اند) وقتی مردم برای ملاقات زندانیان خود رفته‌اند در جواب ملاقات کنندگان گفته‌اند که «آن ممه را لولو برد، بروید تا خبرتان کنیم» و آقایان روحانیون را که بدون محاکمه و بلا تکلیف و بی‌دلیل در بند بوده‌اند امثال آقایان مهدوی و رفسنجانی و... به محاکمه کشیده‌اند تا با محکوم کردن بی‌دلیل آنان را بیشتر در زندان نگه دارند. حضرت آیت الله طالقانی نیز همانطور بدون دلیل و بلا تکلیف در زندان هستند و دختر بزرگوار و پسرشان به دلیل اینکه فرزندان آن بزرگمرد هستند به حبس ابد محکومند. در قصر نیز تمام زندانیانی (برادران) که با مأمورین صلیب سرخ همکاری کرده و حقایق را گفته‌اند به زندانهای مجرد با اعمال شاقه برده‌اند.

در ایران خفقان به حد اعلا رسیده و اخیراً جوانان را به زندان نمی‌برند و به محض مشکوک شدن به هر کس فوراً او را می‌کشند و خود را راحت می‌کنند.

ربنا افرغ علينا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین. (بقره، ۲۵۰)

نمایندگان صلیب سرخ و سازمان عفو بین‌المللی که جهت ملاقات با سید مهدی هاشمی و گروه هدفیها به اصفهان می‌روند نمی‌توانند با آنان تماس بگیرند و مأمورین می‌گویند جریان آنان جنایی است و ربط به شما ندارد. در محاکمه سید مهدی قضات هیچ دلیلی علیه ایشان نداشته‌اند و تنها طبق گزارشی که ساواک تهیه کرده بودند ایشان را محاکمه کرده‌اند. مشهد - در هفته اول خرداد در بعد از ظهر روز چهارشنبه شعبه بانک ایران و انگلیس در مشهد مورد مصادره مبارزین واقع شد. این واقعه که مصادف بود با بازدید شاه از قوچان بدون دادن تلفات و با موفقیت انجام گرفته است.

ضمناً در دو ماه گذشته این سومین مصادره بانک در مشهد می‌باشد که اولی در مورد بانک صادرات طلاب بود و دومی شعبه‌ای از بانک ملی.

در اوایل خرداد به علت بی احتیاطی راننده سرویس دانشگاه و خرابی در اتوبوس، سر یک پیچ یکی از دختران مسلمان که دانشجوی سال اول بوده است، از در به بیروت پرتاب و کشته می‌شود. دانشجویان به عنوان اعتراض به عدم رسیدگی به وضع آنها و احتیاجات آنها، مسیری بین دادگستری تا بیمارستان شاهرضا را با دادن شعارهایی چون الله اکبر و صلوات طی کرده و به دنبال آن به عنوان همدردی و سوگواری با خواهر مسلمان خود، در مسجد الرضا مراسمی به پا می‌کنند که عده کثیری از دانشجویان سالهای مختلف در آن شرکت می‌کنند.

در اوایل خرداد ماه سر چهارراه خواجه ربیع در مشهد به یک ماشین شخصی ایست داده می‌شود که چهار تن از سرنشینان اتومبیل برای جلوگیری از هرگونه خطر احتمالی به جان مردم خیابان، دو نفر از طرف راست و دو نفر از طرف چپ به بیرون پریده، اقدام به

فرار می‌کنند که توسط پلیس ساواک به ایشان تیراندازی شده، در نتیجه پاهای یکی از مبارزین که دختری باحجاب شرعی بوده قطع می‌گردد دو راننده نیز از ناحیه دست هدف گلوله قرار می‌گیرد. سه نفر بقیه ناگزیر به تسلیم می‌گردند.

جریان شهادت یک انقلابی:

در تاریخ شنبه ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ روزی نامه‌های رژیم خبر دادند که دو نفر از مجاهدین در تبریز شهید شده‌اند طبق خبر فوق مجاهدین مزبور مرتضی واعظی و همسرش فاطمه جعفریان بوده‌اند.

طبق اخبار موثق این دو مبارز از مجاهدین اصیل مسلمان بوده و مرتضی فرزند یکی از روحانیون مبارز اصفهان می‌باشد. مرتضی که دانشجوی دانشگاه آریامهر بوده به اتفاق همسرش سه ماهی بود که به تبریز رفته بودند که متأسفانه مورد شناسایی رژیم قرار می‌گیرند.

روزی نامه‌های جیره خوار می‌خواستند این مجاهدین را وابسته به شاخه‌ای کنند که در هفته قبل از این واقعه طی حمله‌ای به بانک صادرات یکی از افراد خود را از دست داده بودند اما خود روزی نامه‌ها نوشتند که هنوز این ارتباط معلوم نیست. طبق اخبار رسیده پس از حمله به بانک صادرات پلیس رژیم خانه گردی شدیدی را شروع می‌کند که این عزیزان را شناسایی کرده و در یک زد و خورد نابرابر مجاهدین شهید می‌شوند.

حمله به کتابخانه اسلامی دانشکده فنی:

چندی قبل گار مزدور دانشگاه به منظور جمع کردن کتب و جزوات مفید به کتابخانه اسلامی دانشکده فنی حمله می‌کند که با مقاومت دانشجویان مسلمان روبرو می‌شود و دانشجویان به پلیس حمله می‌کنند ولی بر اثر نابرابری درگیری عده‌ای از دانشجویان مورد ضرب و شتم واقع می‌شوند.

دستگیری مبارزین:

مجاهد محمود موسوی توسط رژیم دستگیر شده است او برادر مجاهد شهید مهدی موسوی است که در فروردین ماه سال گذشته همراه با مجاهد شهید شریف زاده در یک درگیری نابرابر در خیابان امیریه شهید شده بود. از وضع و محل شکنجه این مجاهد خبری در دست نیست. طبق خبر دیگری که به دفتر پیام مجاهد رسیده ابوالقاسم موسوی برادر دیگر مجاهد شهید مهدی موسوی که در قم تحصیل می‌کرده است دستگیر شده است و از ایشان هم خبری در دست نیست.

درگیری انقلابی:

برادر خانم صفاتی (یکی از مبلغین مذهبی زن) طی یک درگیری در تهران به شهادت می‌رسد. ایشان در قم تحصیل می‌کرده و از اعضاء اصیل سازمان مجاهدین بوده است در رابطه با شهادت مجاهد صفاتی خواهر ایشان دستگیر و به شکنجه گاه آریامهری منتقل شده‌اند.

بزرگداشت قیام ۱۵ خرداد:

به مناسبت سالگرد پانزده خرداد ۴۲ اعلامیه‌ای در حدود ۲۵ صفحه از طرف روحانیون مبارز منتشر و در دانشگاه تهران و مدارس علمیه قم پخش شده است. این اعلامیه در جو دانشجویی و نیروهای مبارز انعکاس خوبی داشته است.

در هنگام بازدید نمایندگان صلیب سرخ از زندان اوین، شایع است که عده‌ای از مأمورین ساواک را لباس زندان پوشانده و همانها به عنوان زندانی، با خبرنگاران و نمایندگان مصاحبه کرده‌اند!!

در نیمه اردیبهشت ماه سال جاری بنا به گفته مادر یکی از زندانیان، در بند موقت قصر، به علت آنکه پاسبانی قصد تجاوز به یک زندانی را داشته زد و خوردن بین زندانیان و پلیس زندان رخ می‌دهد که به شکستن دندانهای برخی از زندانیان و کر شدن بعضی دیگر از آنها انجامیده است.

زندانیان از مادران خود خواسته‌اند که تظاهراتی برای افشاگری این وقایع در مقابل دادرسی ارتش بپا نمایند.

بهزاد نبوی را که محکوم به ۱۵ یا ۱۰ سال زندان شده است، در اوین به زندان تنبیهی در سلول انفرادی منتقل کرده‌اند. دادرسی ارتش از «تعصب زیادی» که این مبارز مسلمان به خرج می‌دهد به ستوه آمده است، بسیاری از مبارزین و آشنایان، سرنوشتی نظیر سرنوشت مبارزین «خوشدل» و «کازم ذوالانوار» را برای «نبوی» پیش بینی می‌کنند.

تکرار برنامه مفتضح ۱۷ دی:

گویا قرار است برنامه مفتحض ۱۷ دی دوباره به وسیله محمدرضا خلف به حق رضا خان جلاد اجرا شود. (لابد مثل مسئله ملی کردن نفت که چند بار اجرا شد) ولی این بار همانطور که فرح در سخنرانی خود گفته، هدف از بین بردن حجاب اسلامی است تا بدین وسیله خواهران ما را یا از جامعه جدا کنند و گوشه نشین سازند و یا شخصیت آنها را خرد کرده و وادار به انجام عمل خلاف میل و مذهب سازند. این برنامه در دانشگاه بدین صورت بود

که:

در اواسط اردیبهشت ماه امسال مقامات دانشگاهی حق داشتن حجاب را در مورد زنان مسلمان دانشجوی سلب کرده و با سخت گیری خشنی جلو آنها گرفتند. این جریان بعد از واقعه‌ای اتفاق می‌افتد که بین آنها پرسشنامه‌هایی حاوی سؤالات مختلف پخش شده بود و جواب آن را اجباراً از آنها گرفته بودند. بالاخره اعلام می‌کند که هیچ دختری حق ندارد با چادر وارد دانشگاه گردد. آنها بدون توجه به این تهدیدها پشت در دانشگاه جمع می‌شوند و چون خود را با گارد دانشگاه روبرو می‌بینند دست به تظاهرات می‌زنند. بر مبنای اخباری که رسیده است روز ۱۶ اردیبهشت ماه تظاهرات دختران مسلمان دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به برداشتن حجاب از دانشگاهها صورت می‌گیرد که دانشجویان پسر نیز به آنها می‌پیوندند. در این واقعه ۴۰ نفر از دختران دستگیر شده و دانشگاه به حالت نیمه تعطیل درآمده است. دانشجویان نیز در دانشگاه دست به اعتراضات دوباره‌ای زده و شیشه‌های بخش اداری دانشگاه را شکستند. گفته می‌شود شبیه همین سختگیری در مورد کارمندان زن ادارات و بانکها نیز اعمال شده است.

در یک درگیری در خیابان سیروس حداقل دو نفر کشته شده و عده‌ای از افراد پلیس مجروح و یا کشته می‌گردند. از جزییات درگیری اطلاعی در دست نیست. بنا به اخبار رسیده از ایران خواهر ناصر صادق اخیراً از زندان آزاد شده است.

روسیاهی رژیم و شکنجه‌های قرون وسطایی

علیرغم فشارهای متعدد از طرف مبارزین و عقب نشینی محدود رژیم، این خونخوار زمان، هنوز دست از شکنجه مبارزین راستین برنداشته و طبق گفته برادری که تازه از زندان آزاد شده است، شکنجه‌ها همان شکنجه‌های قدیمی (مثل سوزاندن و...) است به اضافه شکنجه جدیدی که سوزنی را بین ناخن و گوشت انگشت فرو می‌کنند و بعد به وسیله فندک قسمت باقیمانده سوزن را داغ کرده و در همان حال بازجویی می‌کنند، که بعد از بازجویی و اتمام شکنجه وقتی سوزن را بیرون می‌کشند همراه آن مقداری از گوشت کباب شده زیر ناخن هم بیرون می‌آید و بعد از مدتی ناخن می‌افتد. در مورد برخی از زندانیان این علم روزی یکبار و هر دفعه یکی از انگشتان دست و یا با اجرا می‌شود.

مزیت این شکنجه از نظر رژیم این است که زمانی که ناخنها روییدند، اثری از شکنجه برجا نیست که خود باعث ادامه کار رژیم است.

حمله به موسسه اسرایلی:

در شماره گذشته پیام مجاهد خبر حمله مجاهدین را به یک مؤسسه وابسته به رژیم که در خیابان آشیخ هادی قرار داشت منعکس کردیم طبق اخبار موثق رسیده از تهران جریان از این قرار بود که: چند نفر به ساختمانی که در خیابان آشیخ هادی قرار داشته است حمله کرده و پس از خلع سلاح نگهبانان وارد محل جلسه‌ای می‌شوند که در آن جلسه ۴ نفر اسرایلی و ۱۰ نفر ساواکی جمع بودند و همه آنها را به گروگان می‌گیرند. هنگامی که یکی از انقلابیون جهت گفتگوی سیاسی به بالکن می‌آید در دم هدف گلوله قرار می‌گیرد و شهید می‌شود لذا بقیه انقلابیون گروگانها را یکی پس از دیگری می‌کشند و پایین می‌اندازند و با شعار الله اکبر فضا را می‌شکافند. انقلابیون همگی در این حادثه یا در دم شهید می‌شوند و یا در راه بیمارستان شهید می‌شوند. (در روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۶ رادیو سوریه و عراق خاطرنشان کردند که یک گروه انقلابی به یک مؤسسه بازرگانی اسرایلی در تهران حمله کرده‌اند!) این خبر در روزی نامه‌ها به صورت خلاصه و مجمل درج شد که چند خرابکار به منظورهای نامعلومی به ساختمانی حمله کردند و... ولی روزی نامه‌ها از نام ساختمان و فعالیت‌های موسساتی که در آن ساختمان مقیم بودند سخنی به میان نیاورد. چه رژیم نمی‌خواهد مردم آگاه شوند که انقلابیون علیرغم فشار و اختناق موجود در ایران مرتب رشد کرده و مراکز فساد و جاسوسی را مورد حمله قرار می‌دهند تا آنکه دشمن خدا و خلق مسلمان ایران را به زانو درآورده و حکومت اسلامی را جانشین آن سازند. زهی وقاحت و بیش‌تری رژیم.

خرداد خونین

به مناسبت یادبود بزرگداشت وقایع:

- ۱- قیام پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲
- ۲- بیستم خرداد شهادت آیت‌الله مجاهد محمدرضا سعیدی سال ۱۳۴۹
- ۳- چهارم خرداد شهادت مجاهدین محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی‌اصغر بدیع‌زادگان، محمود عسگری‌زاده و عبدالرسول مشکین‌فام سال ۱۳۵۱
- ۴- ۲۶ خرداد شهادت مجاهد رضا رضایی سال ۱۳۵۲
- ۵- قیام هفدهم خرداد و حادثهٔ مدرسه فیضیه قم ۱۳۵۴

۶- ۳۱ خرداد شهادت مجاهدین مهدی شاه‌کرمی و محمد طریقالاسلام از گروه مهدویون

سال ۱۳۵۴

۲۹ خرداد فاجعه درگذشت مجاهد بزرگ دکتر شریعتی سال ۱۳۵۶

باز هم خرداد، ماه خون، ماه شهادت، ماه قیام و انقلاب ماه بیداری و آگاهی توده‌ها، آغاز مبارزه زمان، اتحاد هنگام تصمیم، بپاخیزی و بهار تجلی همه اراده‌ها و خواسته‌های نهفته زمستانهای دراز

مگر نه اینکه بهار، هنگام شکوفایی استعدادهای گلستان است که در خاک نهفته‌اند و دور از چشم سپید زمستان، قوای خویش را تقویت نموده‌اند؟ و مگر نه اینکه در انتهای بهار شکوفه‌ها ثمر می‌دهند و میوه‌ها بی‌نهایت بلوغ و رسیدگی می‌رسند؟

انقلاب ملت ما نیز در خرداد و در پایان بهار به میوه نشسته است و ثمره‌اش به اعلا درجه رسیدگی - شایستگی رشد یافته‌اند. آری مبارزه فرزندان خلف این ملت، در این ماه است که به حد رشد خود می‌رسد و خونهای سرخ انقلابیون بزرگ عصر حاضر و نسل ناظر است که این نهال را در هر خرداد آبیاری می‌کند و از هر درختی هزاران بذر برای خردادهای آینده می‌افشاند.

پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ فصلی تازه در تاریخ مبارزات میهن ما گشود و برگی زرین نه، که خونین به آن افزود. مردم دانستند که دیگر در مقابل جنایات رژیم خونخوار پهلوی سکوت جایز نیست و مرگ منتخب به از زندگی مقید. دانستند که اگر با دست خالی هم که شده باید به جنگ دشمن رفت و اگر نتوان او را به زانو درآورد، رسوایش کرد و فسادش را برملا دانستند که اگر بخواهند می‌توانند، نسل خود و مکتب و عقیده خود را از شر «وسواسان خناس» زمان که در هر گوشه و کنار کمین کرده‌اند در امان دارند، گرچه حفظ این امنیت با گذشتن از جانشان توأم باشد.

اسلام یکبار دیگر حرکت آفرینی و عدم تسلیم خود را به طواغیت زمان نمود و بار دیگر در تاریخ ملت ما رهبری مبارزه را روحانیون به دست گرفتند. پیشوای عالیقدر وقت، امام خمینی بیش از این تقیه را جایز نشمرد و پیروان مؤمنش کفن‌پوش علیه طاغوت زمان و عروسک استعمارگران جهان، محمدرضا شاه، به کوچه و خیابان ریختند. فریاد «زنده باد خمینی» دیواره‌های هر کوی و برزن را به لرزه درآورد و هجوم آن جمعیت کثیر و متحد و بی‌پروا و از جان گذشته و مؤمن و خالص و صمیمی، دولت را به ارتعاش، که ضحاک پایه‌های کاخ ستمگری خویش لرزان دید و فرمان «آتش به قصد کشت» داد.

اما به حقیقت خون‌های پاکی که در زیر آفتاب سوزان آن روز به زمین ریخت و لخته شد، عقیم و بی‌ثمر نخشکید، زیرا که نهال انقلاب ایران از آن آبیاری شد و قوت گرفت. این نهال

که دور از چشم دشمنان با شادابی و طراوت فراوان رشد می‌کرد، در خردادی دیگر و خردادهای دیگری پیایی به ثمر نشست و تا امروز همچنان و با همه تلاشی که رژیم استبداد و استعمار و استثمار و استحمار در خشکانیدن آن دارد، هر خرداد پربارتر و شادابتر می‌گردد.

دولت گمان برد که با حبس و سپس تبعید آیت‌الله خمینی جوشش این چشمه فرو خواهد خفت و مردم غیور و مسلمان ما به زودی همه چیز را از یاد خواهند برد. اما او همچون همیشه و بنا بر خصلت سخیف خود نیروهای توده را ناچیز محسوب داشته بود و به زودی به این اشتباه بزرگ خود پی برد. اسارت رهبر عالیقدر شیعیان بلوای دیگری بپا کرد و رژیم فاسد را در تنگنای مشکل‌تری قرار داد. نه می‌توانست وجود این انقلابی بزرگ را میان مردم تحمل کند و نه جرأت آن داشت که به شهادت رساندنش. لذا پس از مدتی کمتر از دو ماه تصمیم به تبعید این بزرگمرد مبارز گرفت.

امام خمینی به ترکیه انتقال یافت. این نیز از دسیسه‌های رژیم پست پهلوی بود که برای شکنجه این مجاهد راستین او را به سرزمینی بفرستد که کمترین امکانات عملی را از ایشان سلب نماید. موج مخالفت مردم علیه این اقدام دولت مجدداً بالا گرفت و اعتراضات از هر طرف نثار دشمن شد تا به ناچار امام خمینی را از ترکیه به نجف انتقال دادند و امید آن داشتند که مارقین محلی سد راه مجاهده ایشان گردند، کاری که مارقین با تمام تلاش بدان توفیق نیافتند. به این ترتیب دولت پس از ماهها جنگ اعصاب، ظاهراً شورش مردم را خاموش ساخت غافل از آنکه این جرقه‌ای بود که در خرمن افتاده بود و عنقریب شعله‌ور می‌شد و همه هستی خائنان و جانیان این مرز و بوم را بر می‌گرفت. نطفه مبارزات مسلحانه بسته شد و واماندگان دست نشانده هرزگان غرب در از بین بردن و خاموشی‌اش مستأصل و درمانده، همان اندازه که رژیم جنایتکار در اندیشه تدارکات سرکوبی جنبش بود، به همان میزان نیز خلق ما دریافته بود که جواب گلوله را با گلوله باید داد و خون‌بهای خون عزیزان پانزده خرداد را با خون باید تلافی نمود که او آموخته بود «... و فی القصاص.. حیاة یا اولی الالباب» لذا دوران بعد از سال ۱۳۴۲ را می‌توان «دوران تدارک» نامید که علیرغم دولت، ملت و خلق مسلمان ما نیز تدارک می‌دید، تدارک برای مبارزه مسلحانه، در عین تقویت ایدئولوژیک تمرین جهاد می‌نمود و رهبران مذهبی در این دوران به نقش حساس خود پی برده، اسلام انقلابی و زندگی بخش را در هر کوی و برزن و سر هر منبر و محرابی تبلیغ می‌نمودند.

کار بدانجا کشید که دولت که تا آن زمان فقط آیت‌الله خمینی را سر راه خود می‌پنداشت، بزرگمرد مجاهد، آیت الله سعیدی را بالای منبر دید که تفسیر «صبر» می‌کند و به تصمیمات

دولت درباره سرمایه‌گذاری‌های خارجی اعتراض دارد، و در ضمن مردم را دید که چه مشتاقانه گرداگرد شمع وجودش نشستہ از نور سخنان روشن‌گرش، نیرو می‌گیرند. ضربه‌ای دیگر بر پیکر لرزان و بی‌ثبات کاخهای جور و قصرهای ظلم وارد آمده بود که برای شاه و اطرافیان‌شان و مهمتر از آن برای اربابان سلطه‌گرش قابل تحمل نبود.

باز هم این موش کور پنداشت که منشأ تحرک‌بخش توده را یافته است و این منشأ آیت‌الله سعیدی است. او را دستگیر و سپس در ۲۰ خرداد سال ۴۹ زیر شکنجه شهید ساخت و از خون سرخ و داغش مرهمی بر دل خونخوار خود نهاد این خون پاک نیز در خرداد ریخته شد، که هفت سال پس از انقلاب پانزده خرداد بود و پنجسال پس از بسته شدن نطفه سازمان مجاهدین خلق ایران، نهالی که از همان زمان قیام ۱۲ محرم شروع به رشد نموده بود، این داغ بر مسلمانان راستین ملت ما گرانتر از آن آمد که سکوت را بیش از این جایز بدانند. آستین‌ها بالا زده شد، تفنگها برداشته شد و غریو گلوله مجاهدین راستین خلق سکوت و خاموشی شبهای سیاه را درهم شکست. خلق ما که از پیش تدارکات ایدئولوژیک خود را دیده بود، به مرحله‌ای رسیده بود که لاجرم می‌باید یا شرافتمندانه در راه ایمان و عقیده‌اش جان دهد و یا تن به هر ننگی که اربابان استعمار و استثمار برایش مقدر می‌کنند. مبارزه مسلحانه به‌طور علنی جایگزین مبارزات سیاسی صرف گردید و طوفانی توفنده در این سرزمین سکون و سکوت آغازیدن گرفت. هر مجاهدی که در خون خود در می‌غلطید، هزاران دست برای برداشتن اسلحه‌اش دراز می‌شد و هر قطره خونی که از شهدای جانباز مسلمان به زمین می‌چکید، به جایش گلستانی از لاله‌های سرخ می‌رویید. آتشی انکارناپذیر در خرمن هستی مغولان هستی‌سوز در گرفته بود و خاکستر شدن و نابودی آنان نزدیک و حتمی زیرا که مکتب جهان‌افروز ما به ما آموخته است که تا ظلم وجود دارد، مبارزه نیز پایه پای آن و برای نابودی آن وجود دارد و پیروزی نهایی از آن نیروهای حق خواهد بود. قیام، قتال و جهاد مجاهدین مسلمان همچنان با موفقیت ادامه داشت که خرداد دیگری شاهد فاجعه دیگری شد. بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران: محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع‌زادگان، محمود عسگری‌زاده و عبدالرسول مشکین‌فام در چهارم خرداد ۱۳۵۱ انواع و اقسام شکنجه‌های قرون وسطایی دژخیمان شاه، نوکر سرسپرده آمریکای ویتنام‌سوز را تحمل نمودند ولی لب از لب رازدارشان نگشودند و به خلق و به پیمان خود با خدای خویش پشت نکردند تا شربت شهادت نوشیدند. گوشت و پوست و جان و خون دادند ولی تن به ننگ سازش با روبه صفتان مکار روزگار ندادند. انواع زجر و شکنجه و توهین را به جان خریدند ولی ذره‌ای از شرافت و انسانیت خود را به آن نابکاران بی‌شرف و حیوانات انسان‌نما نفروختند. بار دیگر تاریخ شاهد حماسه‌آفرینی انسانهای برتر

زمان خود شد و این نیز در ماه خرداد که گویی خرداد و خون از یک ریشه‌اند. سالی بر این ماجرای گذشت که شیری دیگر از مجاهدین راستین راه حق شکسته شد و ضربه‌ای دیگر بر پیکر انقلاب مسلحانه ملت ما وارد آمد، که البته همچون گذشته خالی از تجربه و پند و آموزش نبود.

روز ۲۶ خرداد ۱۳۵۲ مجاهد رضا رضایی نیز به دعوت پروردگار خویش لبیک گفت و به لقاء او پیوست. این مجاهد در حالی که عده‌ای از عمال رژیم را به خاک و خون کشید مردانه و به انتخاب خود شهید شد. حماسه‌ی این بزرگمرد را تاریخ انقلاب ستمکشان جهان هرگز فراموش نمی‌کند. زیرکی هوشیاری رضا که از نوابغ انقلاب مسلحانه به شمار می‌رود زبانزد خاص و عام است که چگونه دشمن مکار و حیلت ساز را به فریفت و از چنگال دژخیمش بگریخت تا سازمان را که پس از شهادت بنیانگذاران می‌رفت که از متلاشی شود، مجدداً سروسامان بخشید. و این مهم تنها از رضا ساخته بود و او کاملاً به مسئولیتش در این مورد واقف بود و چه خوب به آن عمل نمود.

با شهادت رضا، گل سرخ جاودان دیگری در گلستان خونین خردادهای ایران کاشته شد که هرگز پژمرده نگردد و از خاطره‌ها زوده نشود که به قول حافظ:

«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما»

آری پس از واقعه خونین پانزدهم خرداد ۴۲ و به خصوص با تأسیس سازمان مجاهدین خلق ایران (اول تیر ماه ۴۴) رژیم سفاک و ددمنش شاهنشاهی ایران، دمی نیاسود و هر روز و هر لحظه در هر کجا که مجاهدین راستین اسلام را یافت در پی کشتار بی‌رحمانه‌اش برآمد و مفلوکانه و عاجزانه به حفظ و حراست تخت و تاج خود همت گماشت. هر جمع و انجمنی را تیشه‌ای به ریشه کثیف و بی‌ثبات خود می‌دید و دیوانه‌وار به هر گروه و دسته‌ای حمله‌ور شده، بی‌دلیل و با دلیل، بی‌دفاع و با دفاع به قلع و قمعشان می‌پرداخت و البته مراکز و مجامع واقعی اسلامی در صدر لیست یورش این اسکندر جانی قرار داشتند. لذا مدرسه فیضیه قم نیز مستثنی نبود و طلاب بی‌دفاع این حوزه نیز از حمله کماندوهای پلیس این جنایتکار قرن، نه در امان! باز هم خرداد... دو روز از سالگرد پانزده خرداد می‌گذشت که در سال ۵۴، دانشجویان مدرسه علمیه قم مورد ضرب و شتم عمال کثیف دربار پهلوی قرار گرفتند و چه بسیار خونهای پاک که مجدداً از جوانان مسلمان جاری شد و درگاه پاک و معصوم حضرت معصومه را گلگون ساخت. مقاومت پایداری و شجاعت این جوانان مسلمان یکبار دیگر غرور فرعون زمان را درهم شکست و او با همه‌ی عدم تمایلی که به قبول این حقیقت داشت، دریافت که این خلق شریف سربدار می‌دهند ولی تن به ننگ قبول حکومت

جابرانه او نمی‌دهند. هفدهم خرداد ۵۴ ننگ دیگری برد بر دامن این روسبی سیه‌روی و عروسک و بازیچه دست قداره‌بندان شرق و غرب.

هر اقدام دولت در درهم کوبیدن نیروی مخالفین خود با شکست مواجه می‌شد زیرا که هر شهیدی که به زمین می‌افتاد، صد مجاهد، قامت سرو خویش در راه ادامه مبارزه او علم می‌نمودند و همه بی‌باکانه تا مرحله شهادت پیش می‌رفتند. نه نیرنگ منافقین و نه زور و جبر مخالفین هیچکدام نتوانست لحظه‌ای از ایمان، مبارزه و پیشرفت این مبارزین و مجاهدین راستین راه حق و راه خدا بکاهد.

با تلاش هر گروهی، گروه‌های بی‌شمار دیگر به ادامه مبارزه به حق خود می‌پرداختند. رژیم پس از آنهمه دسیسه بازی درباره سازمان مجاهدین خلق، به خیال خود ریشه انقلاب ایران را خشکانید ولی مگر «مهدیون» در همان سالهای بروز بحران منافقین بر پرده این نمایشگاه هول‌انگیز ظاهر نگشتند و مجدداً هراسی به دل عمال جور و ستم نینداختند؟ کمتر از دو هفته بعد از هجوم پلیس به مدرسه علمیه قم، دو تن از برادران مجاهد گروه مهدویون به شهادت رسیدند. ۳۱ خرداد ۵۴ هنگامی که آخرین تابش خورشید بهاری به انتها می‌رسید، مجاهدین «مهدی شاه‌کرمی» و «محمد طریق‌الاسلام» ضربه دیگری بر پیکر پوشالی حکومت جبار پهلوی وارد آوردند و گرچه خود شهید شدند ولی او را آموختند که نبرد حق و باطل دائمی و انتہاناپذیر است و گفتند که هر چه بیشتر شما طاغوتها و فرعونها و شیاطین و سواس خناس، عرصه را به ما تنگ سازید و امکانات ما را تقلیل دهید، ما مجاهدین راه حق نیز بیشتر با شما درگیر خواهیم شد و علیرغم همه کمبودهای تجهیزاتی خود بنا به گفته مولای خود علی علیه السلام، کوتاهی شمشیرهایمان را با جلو گذاردن اقدامان جبران خواهیم نمود. یادشان گرامی و روحشان شاد باد.

و اما این خرداد چه خون‌های پاک که به خود دیده و چه خاطره‌های دردناک ولی امیدبخش که در خود نهفته است.

اولین خون خردادی با عاشورای حسینی همزمان بود گویی از آن زمان به بعد همه خردادها تداعی عاشورا شدند. و در این آخرین خرداد، ضربه‌ای دیگر بر پیکر مسلمانان در حال رشد وارد شد که تحملش بسیار مشکل. مجاهدی که سالها با زبان و قلمش جهاد می‌کرد و نیروهای جنبش اسلامی را امید، نیرو و تحرک می‌داد و به پیش می‌راند، دکتر علی شریعتی در سحرگاه ۲۹ خرداد ۵۶ به لقاء پروردگارش نایل شد. اما گلستان گلگون خردادها هنوز غنچه می‌طلبد و به روی گلهای سرخ آینده آغوش می‌گشاید.

که این هنوز اول آزار جهان‌افروز است.

راجع به فعالیتها و مبارزات علی در این مختصر نمی‌توان حتی اشاره‌ای کرد که آثارش

اظهر من الشمس است و با روح پاکش اکثر جوانان ما آشنا. تنها می‌توان گفت که فاجعه شهادت وی، قلب‌های هزاران هزار نفر از شاگردان و دوستانش را که از پشت سر و پیش رو مورد حمله‌های ناجوانمردانه واقع شده بودند بیش از پیش جریحه‌دار و بی‌قرار نمود. فقدان علی نیز در خرداد اتفاق افتاد و این ماه را بیش از پیش خاطره‌انگیز و حماسه‌آفرین ساخت. اما آیا این آخرین خونی است که در خرداد و خردادهای نظیر آن از مسلمانان مجاهد ما ریخته می‌شود؟ آیا کار مبارزه به انتها رسیده است؟ یا آنکه مسئولیت آنان که مانده‌اند و عظمت همه این وقایع را درک و احساس نموده‌اند، بیشتر شده است؟ خرداد برای ملت ما خاطره قیام و خیزی دارد، پس هنگام آن رسیده است که خفتگان هشیار هشیاران به قیام و قائمان به عمل دست یازند تا خونهایی سالهاست به این منظور ریخته شده است به هدر نرود.

خون شیهدان جوشان باد.